

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان

میمک

نویسنده: زهرا حیدری

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۳-۵۵-۷۴۸۸-۶۰-۹۷۸

صفحه‌آرایی و طراحی جلد: حسن ابراهیمی

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تelfن: ۵-۸۸۳۴۶۶۶۱

۲) فروشگاه صبریز / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک: ۱۳۶۶ / تelfن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



ستاد مرکزی راهیان نور

سرشناسه: حیدری، زهرا - ۱۳۶۰ -
 عنوان و نام پدیدآور: میمک نویسنده: زهرا حیدری
 مشخصات نشر تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴.
 مشخصات ظاهری: ۹، ۱۵، ۱۵۰ س.م.
 فریست‌قیمتهای از آسمان دبیر مجموعه: احمد دهقان
 شابک: ۰۰۰۰۵۵-۳-۷۴۸۸-۶۰-۹۷۸
 قیفا و وضعیت فهرست نویسی
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
 موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - میمک
 شناسه افزوده: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس
 رده بندی کتبی: ۱۳۹۴/۵۷۴/۴۴۵/۴۲۷/۶۷۸/۶۷۸
 رده بندی دیویدی: ۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵/۸۴۳-۹۵۵/۸۴۳
 شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۱۳۷۵۲

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

میگ

زهرا حیدری



مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را لبیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این‌جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت‌المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این‌جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل یکم

«صفر که سر و صورتش را غبار منطقه پوشانده بود، به شدت در سوله را باز کرد و فریاد زد: «دیدی چی شد؟ این همه زحمت کشیدیم تا توانستیم میمک را از دست عراقی‌ها در بیاوریم. حالا دوباره آمده بیشتر منطقه را گرفته. اگر یک کمی دیگر به‌اش رو بدهیم، می‌آید ایلام را هم می‌گیرد.»

به گوشه‌ای از سوله رفتم و زانوی غم بغل کرده، به فکر فرو رفتم: «نکند عراقی‌ها صالح‌آباد و ایلام را بگیرند؟»

منوچهر با عصبانیت چند قدم به طرف سوله رفت و بعد با برداشتن کلاه پروازش، با صدای بلند گفت: «من نمی‌دانم تا کی باید صبر کنیم؟!»

همه ساکت روی تخت‌هایمان نشسته بودیم که فرید
 [علی‌پور] وارد سوله شد و گفت: «بچه‌ها، آماده باشید. باید
 برویم ایلام.»

ما برای پشتیبانی از عملیات به سومار آمده بودیم و حالا
 می‌بایست به ایلام برویم. هر چه بود، نیاز شدید باعث ابلاغ آن
 دستور شده بود. سروان صفر پایخان که مسؤولیت پروازها را
 به عهده داشت، برای گرفتن دستورهای لازم به اتاق عملیات
 رفت و نیم ساعت بعد، در حالی که ناراحتی چهره‌اش را
 پوشانده بود، به سوله بازگشت. با این که هیچ‌گونه امکاناتی در
 ایلام نداشتیم، می‌بایستی هر چه سریع‌تر خود را به قرارگاه
 «نی‌خزر» برسانیم.

حدود ساعت ۲ بعدازظهر بود که با سه فروند هلی‌کوپتر به
 طرف ایلام پرواز کردیم. فرید در صندلی عقب، کنترل پرواز
 را در دست داشت و من جلو، غرق در فکر و خیال بودم.
 نمی‌دانستم نیروهای عراقی تا کدام نقطه از میمک را به تصرف
 خود در آورده‌اند. فرید که لحظاتی طولانی ساکت نشسته
 بود، یکدفعه مثل بمبی منفجر شد و به حرف آمد: «سه روز
 بیکار افتاده بودیم تو آن سوله خاکی و با مار و عقرب‌ها بازی

می‌کردیم، یکی نیامد بگوید شما این‌جا چکاره‌اید؟ آن وقت میمک را به این سادگی از دست‌مان در می‌آورند، خب...»

فرید حرفش را ادامه نداد، اما می‌دانستم چه می‌خواهد بگوید. او از تعلق در نگهداری نقاط استراتژیک گله داشت. من هم برای تکمیل شکایت او گفتم: «از این مسائل زیاد است، ناراحت نباش. ان‌شاءالله درست می‌شود. آن‌جا نه ماشین سوخت داریم، نه مهمات. با یک بار عملیات هم کار درست نمی‌شود. این را باید چکار کرد؟»

می‌دانستم تا رسیدن به منطقه و انجام عملیات، شب فرا رسیده و هیچ کاری نمی‌شود کرد. مسیر پرواز هم چندان نزدیک نبود که بخواهیم برای عملیات بعدی دوباره برگردیم. هر سه فروند هلی‌کوپتر، در میان غبار ناشی از باد ملخ‌ها، روی زمین نشستیم و با خاموش کردن موتورها، به سمت سوله‌ها و سنگرها راه افتادیم. قرارگاه ساکت بود. هیچ‌کس را اطراف خود نمی‌دیدیم. هر بار که در منطقه‌ای فرود می‌آمدیم، تعداد زیادی سرباز و بسیجی اطراف‌مان را می‌گرفتند؛ اما آن روز خودمان را در آن قرارگاه بزرگ تنها احساس می‌کردیم. صفر که با سرعت جلوتر از ما حرکت می‌کرد، گفت: «اول برویم سراغ رکن ۳ قرارگاه.»

اما هیچ‌کدام نمی‌دانستیم که دفتر رکن سوم عملیات در کدام‌یک از سوله‌ها قرار دارد. برای همین در اولین سوله را زدیم. کسی جواب نداد. دستگیره در را گرفتیم و آن را باز کردم. در با صدای دلخراشی باز شد. هیچ‌کس را ندیدیم. پتوهای آویزان در سنگرها در باد تکان می‌خوردند. چند تا خودرو که قابل استفاده نبودند، مثل چند تا لاشه، گوشه‌ای افتاده بودند. داشتیم برمی‌گشتیم که از دور چشمان خورد به سربازی که با عجله از سوله بیرون می‌آمد. صدایش کردم.

- سرکار، سرکار!

مسیر خود را به سمت ما تغییر داد و با احترام نظامی ورودمان را خوش‌آمد گفت و با اشاره به سوله‌ای که از آن بیرون آمده بود، گفت: «جناب سروان، کلیه پرسنل در آن سوله هستند. بفرمایید.»

جای تعجب بود که آن همه پرسنل قرارگاه چگونه در سوله‌ای به آن کوچکی جمع شده‌اند. فکر کردم شاید سوله از آن‌چه که نشان می‌دهد، بزرگتر است و می‌تواند صدها نفر را در خود جای دهد.

در سوله باز بود. رفتیم تو. چند نفری که آن‌جا بودند و

صورت‌های غمگینی داشتند، از جای خود بلند شدند. از آن‌ها خواستیم مسؤول رکن سوم را به ما معرفی کنند. یکی از آن‌ها با بی‌اعتنایی گفت: «لطفاً برید سوله بغل دستی.»

پیدا بود از رسیدن هلی‌کوپترهای جنگنده هوانیروز هیچ خوشحال نشده‌اند. هنوز علت خالی بودن قرارگاه برایمان مشخص نشده بود که صفر با اشاره به سوله بغل دستی گفت: «بریم آن‌جا، بلکه یکی را پیدا کنیم تا وضع ما را مشخص کند.»

در سوله را باز کردم. سرهنگی تنها تکیه بر دیوار داده بود و زانوی خود را بغل کرده بود. با دیدن ما، از جای خود بلند شد و با تأسف سری تکان داد و گفت: «دیر آمدید، عراقی‌ها میمک را گرفتند. فکر نمی‌کنم شما هم بتوانید کاری انجام بدهید.»

- جناب سرهنگ، دیر آمدیم یا زود، باید عملیات انجام بدهیم. نمی‌شود همین طوری مفت، میمک را به عراقی‌ها داد. اطلاعاتی که در طی آن دیدار کوتاه گرفتیم، آن قدر مهم نبود که به ما کمکی کند. باید شناسایی می‌کردیم. از سرهنگ خواهش کردیم تا ما را به میمک ببرد. سرهنگ نگاهی مظلومانه به ما انداخت و گفت: «آقایان، دیگر نمی‌شود کاری کرد، شما هم اگر بروید جلو، ممکن است اسیر بشوید.»

بالاخره توانستیم با اصرار دو دستگاه جیپ از او بگیریم. وارد جاده اصلی شدیم و مسیر میمک را در پیش گرفتیم. تقریباً بی خیال مسیر را طی می کردیم که ناگهان جاده زیر آتش سنگین قرار گرفت. انفجار گلوله‌ای در کنار ما، کنترل جیپ را از دست راننده خارج کرد. گوش‌های من در اثر موج انفجار درد گرفته و سنگین شده بود و راننده سخت در تلاش کنترل خودرو بود. با افتادن درون چاله‌های جاده، چند بار سرم به سقف خورد و با شدت روی صندلی افتادم. بوی دود و باروت منطقه را گرفته بود. از خودروی جلویی هیچ خبری نداشتیم.

راننده خودرو را به خارج از جاده کشاند و مسیری دیگر را در پیش گرفت. لحظاتی بعد، صدای انفجار فروکش کرد و با فاصله‌ای زیاد از جاده، خود را به زیر قوس توپخانه کشاندیم. حالا دیگر می توانستیم جیپ دیگر را که با سرعت مسیر میمک را طی می کرد، ببینیم. در دامنه کوه، با دقت پیاده شدیم و رو به بالا حرکت کردیم. سنگرها تقریباً خالی بود. از پایین دامنه، چشم‌مان به سنگ بزرگی که مقرر مانده‌ی بود، افتاد. با رسیدن به آن سنگ، صدایی توجه‌مان را جلب کرد: «بچه‌ها، شما آمدید این جا چکار؟»

سرهنگی بود که با صورتی غبار گرفته، روی صخره‌ای بلند ایستاده بود. اتیکت روی سینه‌اش را خواندم: «تصیری زیبا.» و به راستی چه زیبا بود او و نامش. دلیرمردی که در تنهایی آن قله، به انتظار نشسته بود. مردی که از امکانات نظامی، هیچ چیز در اطرافش نبود، اما قدرت ایمانش به ارتشی می‌مانست که تا بن دندان مسلح بود و تنها با تعداد معدودی از یارانش، با ایمانی راسخ، در مقابل هجوم دشمن ایستاده بود. با دیدن ما، با حالتی سرزنش‌آلود، دوباره سؤالش را تکرار کرد و ادامه داد که باید هر چه سریع‌تر از این جا بروید، زیرا پیشروی عراقی‌ها بسیار سریع است و هر لحظه ممکن است شما اسیر شوید. اصرارهای سرهنگ کارساز نبود. صفر گفت: «جناب سرهنگ، می‌خواهیم برویم توی دیدگاه و شناسایی کنیم.»

این درخواست ما برای سرهنگ نصیری زیبا بسیار سنگین بود، ولی بالاخره توانستیم او را راضی کنیم تا همراه با یکی از درجه‌دارانش به نام عباس، به دیدگاه برویم. صخره‌های تند و تیز را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم. به قله رسیدیم و وارد کانال شدیم. در آن لحظه، از این‌که هنوز بخشی از میمک در دست نیروهای ما بود، خوشحال شدم. طول مسیر

کانال تا دیدگاه، حدوداً ۵۰۰ متر بود که دائم با انفجار خمپاره و گلوله‌های توپ به لرزش در می‌آمد و خاک اطراف آن به سر و صورت ما پاشیده می‌شد.

هنوز چیزی از مسیر کانال را طی نکرده بودیم که چشمم به اجساد تعدادی از شهدا که آرام درون کانال خوابیده بودند، افتاد. بخشی از پیکر آن‌ها زیر خاک‌هایی که در اثر انفجار داخل کانال ریخته شده بود، پنهان بود. در پیچ منتهی به دیدگاه هم پیکر چند شهید دیگر از شهدا کنار هم قرار گرفته بود. راهی برای عبور نداشتیم. باید با پا گذاشتن روی جسد آن‌ها عبور می‌کردم. راه دیگری نبود. با شرم خود را به دیدگاه رساندم. عباس را صدا کردم و از او پرسیدم که چرا برای جمع‌آوری شهدا از داخل کانال هیچ اقدامی نکرده است. عباس با خنده نگاهی به من کرد و گفت: «جناب سروان، این‌ها شهید نشده‌اند. خوابیده‌اند!»

صفر گفت: «چی داری می‌گویی؟»

عباس گفت: «این‌ها ۴۸ ساعت بدون آب و غذای کافی جنگیده‌اند. حالا هم اگر بیدارشان کنیم، چند تا تیر شلیک می‌کنند و دوباره می‌خوابند.»

یکی از همراهان ما رفت و سربازی را صدا کرد: «حسن، بلند شو.»

سربازی که عباس او را صدا می‌کرد، با جهشی تند از جایش برخاست، اسلحه‌اش را به دست گرفت و آن را به طرف نیروهای عراقی نشانه رفت و مثل کسی که با هوشیاری کامل شلیک می‌کند، از درون مگسک سلاحش هدف‌هایی را جست‌وجو کرد. برایم عجیب بود. هر چند لحظه یک بار، غرش صدای تکبیرش را هم می‌شنیدم. اما تنها به چند تیر بسنده کرد و دوباره روی زمین افتاد و چشم‌هایش را بست. گلولهٔ خمپاره‌ای به کنار دیدگاه خورد و خاک زیادی را به هوا پراکند. صفر و فرید هنوز مشغول شناسایی بودند.

تنها قلعهٔ کوه در اختیار نیروی کوچکی از رزمندگان مقرر داشت و آن‌ها هم آن‌چه را که در توان داشتند، به نمایش گذاشته بودند. اما وجود آن نیروی کوچک، روی قلعهٔ میمک، به هیچ عنوان نمی‌توانست نیرویی بازدارنده باشد. تنها با شلیک گلوله‌ای، سقوط قلعه مدتی کوتاه به تأخیر می‌افتاد.

در فاصله‌ای کمتر از یک کیلومتر روی تپه‌های مقابل، ۹ سرباز عراقی در حالی که نفر جلویی آن‌ها بیسیمی را به

دوش داشت، در حال حرکت بودند. عباس با دیدن سربازان عراقی، سریع به سراغ سربازان خوابیده درون کانال رفت و آن‌ها را بیدار کرد. لحظه‌ای نگذشته بود که همه آن‌ها آتش سلاح‌هایشان را به سمت دیگر هدایت کردند. تکبیر یکی از سربازان، فرو افتادن سربازان عراقی را به روی خاک اعلام کرد. با گریز باقی‌مانده افراد عراقی، سربازان داخل کانال دوباره روی زمین افتادند و چشم‌هایشان را برای لحظه‌ای خواب کوتاه بر هم گذاشتند.»^۱

■ میمنک یکی از ارتفاعات مهم در جنوب غربی استان ایلام است. این عارضه کلیه‌ای شکل و یا به تعبیری لوبیایی شکل، توسط دشت لیک از ارتفاعات مرزی ایران جدا و گسسته می‌شود. این ارتفاعات مهم و سوق‌الجیشی که حدود ۱۵ کیلومتر طول و ۸ کیلومتر عرض دارد، در سراسر نوار مرزی مشترک بین دو کشور ایران و عراق، دارای نزدیک‌ترین فاصله تا پایتخت عراق می‌باشد (حدود ۱۸۰ کیلومتر) و به

۱. بر فراز میمنک؛ خاطرات ستوان دوم خلبان احمد کرون‌دی، به کوشش حجت شاه‌محمدی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۴۵-۳۵

همین دلیل میمک را «کلید بغداد» می‌نامند که دارای قلل متعددی از جمله تپه شهدا، تپه منفرد، تپه رحمان، کله‌قندی، تپه دلاور، تپه مهدی، تپه پرچم، تپه پیمان، تپه اسحاق، تپه فیض و... می‌باشد.

میمک از سمت غرب، جنوب‌غربی و جنوب بر دشت حلاله و نی‌خزر و زمین‌های صاف و بی‌عارضه خاک عراق، دارای میدان دید و تیر وسیع و نامحدود می‌باشد و محورهای مهم مندلی - دوشیخ - ترساق - زرباطیه را در خاک عراق کنترل می‌نماید. همچنین در نواحی شمال و جنوب شرقی خود دشت لیک، محور سرنی^۱ و دامنه ارتفاعات شمالی منطقه و تنگه‌های تلخاب، بیجار و بینا را در خاک ایران کنترل می‌کند.^۲

تنگه بینا، دره‌ای عمیق و از راه‌های مهم دسترسی به میمک است. رودخانه‌ای فصلی که در آن جریان دارد، از کوه‌های بلند بخش چوار و یولی سرچشمه گرفته و بعد از

۱. سرنی روستایی در شمال‌غربی صالح‌آباد و ده کیلومتری ارتفاعات میمک می‌باشد که در آغاز جنگ مردمش رفتند و روستا شد محل اصلی جمع شدن مدافعان مردمی و عشایری.

۲. شمشیر پیروزی، سرگرد زهری سورنا کیانی، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس آجا، چاپ اول، ۱۳۸۴، صص ۱۱۷-۱۱۶

عبور از منطقهٔ دشت لیک و قسمت‌های شمال‌غربی و غرب و جنوب‌غربی، میمک را از دشت فصیل جدا کرده و از کنار پاسگاه قدیمی حلاله وارد دشت‌های عراق می‌شود.^۱

رودخانهٔ خوش در جنوب میمک و به سمت عراق جاری است. همچنین در شمال ارتفاعات میمک، دو رودخانه به سمت عراق جاری است که هر دو تلخاب نام دارند. ارتفاعات گرکنی و فصیل (از شمال به جنوب) بین این دو رودخانه قرار دارند و تپهٔ شهدا در جنوب رودخانهٔ جنوبی است. تپهٔ شینو نیز در جنوب میمک واقع شده است.^۲

میمک در ناحیهٔ شمال‌غربی دارای پرتگاه‌ها و دره‌هایی بسیار عمیق است؛ به طوری که در بعضی از این قسمت‌ها عبور افراد پیاده بسیار مشکل و در بعضی از نواحی غیرممکن می‌باشد. در این قسمت از ارتفاعات میمک، حرکت خودروها تنها متکی به جاده است. دامنه‌های جنوب‌غربی ارتفاعات میمک نسبت به دامنه‌های شمال‌شرقی و غربی دارای شیب ملایم‌تری می‌باشد.

۱. به سوی میمک؛ خاطرات علی کرم محمدیان، تهران، سورۀ مهر، ۱۳۹۴، ص ۱۸۴

۲. بازی قرمز؛ میمک، جعفر شیرعلی‌نیا و محمدجواد اکبرپور، تهران، فاتحان،

لبه شمالی میمک دارای دو بریدگی با شیب‌های تند است که به دشت لیک ختم می‌شوند. در این ناحیه، دو جاده منحصراً به فرد وجود دارد که از سوی ایران به طرف ارتفاعات میمک کشیده شده است. این دو جاده، پس از عبور از میمک، در دامنه جنوب‌غربی این ارتفاعات (آب‌گرم) با هم تلاقی نموده و سپس به دشت حلاله و نی‌خزر منتهی می‌شود. جاده غربی به سوی پاسگاه نی‌خزر امتداد می‌یابد و جاده شرقی آن محور صالح‌آباد - سرنی را به پاسگاه انتظامی نی‌خزر مربوط می‌کند.^۱

میمک از مناطق قشلاقی عشایر است و در فصل زمستان، عشایر ایلام برای تعلیف دام‌های خود به آن جا کوچ می‌کنند. از آن جا که میمک جزو مناطق گرمسیری است، هیچ‌گونه درختی در آن نمی‌روید. پوشش گیاهی آن را بعد از علف، بوته‌های گون، درختچه‌هایی به نام محلی خَلَف وایم، خه‌شک، کاروان، کوشه، شوّر و درختچه‌های دیگر که هر کدام مصارف به‌خصوصی دارد، تشکیل می‌دهد.^۲

ارتفاعات میمک از جمله مناطق مرزی است که محل

۱. شمشیر پیروزی، ص ۱۱۷

۲. حماسه میمک، به کوشش سعید بساطی، تهران، نشر شاهد، ۱۳۷۸، ص ۱۳

اختلاف ایران و عراق از گذشته‌های دور بوده است. از سال ۱۵۵۵ میلادی که عهدنامه معروف به آماسیه بین ایران و عثمانی امضا شد تا عهدنامه مرزی ۱۹۷۵ ایران و عراق، یعنی در طول بیش از ۴۲۰ سال، حدود ۱۸ عهدنامه بین دو کشور به امضا رسید که این امر نشان دهنده عمق اختلافات و منازعات بین دو طرف است.^۱

اختلافات مرزی ایران و عراق، مخصوصاً به اختلافات مرز آبی اروندرود و نیز اختلافات ارضی، به‌ویژه در محدوده مرزی استان ایلام مربوط می‌شد. بیشتر بلندی‌های مرزی در محدوده استان ایلام در مالکیت ایران بوده و این مهم به لحاظ نظامی و استراتژیک دارای اهمیت شایانی است و رخنه و نفوذ را کاهش، و تسلط و دید دو طرف مرز را افزایش می‌دهد. در سال ۱۳۱۶ عهدنامه‌ای منعقد گردید و کمیسیون از دولتین ایران و عراق در سال ۱۳۱۸ در مرز تشکیل و تعدادی نشانه مرزی نصب شد.^۲

با روی کار آمدن طیف جدیدی از حزب بعث مقارن ۲۶

۱. بررسی حقوق سیاسی تجاوز رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران، اسماعیل منصوری

لاریجانی، تهران، انتشارات تابان، چاپ اول، ۱۳۷۶، ص ۱۷

۲. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، محمد صحرایی، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹، ص ۶۷

تیر ۱۳۴۷، ایران در همسایگی خود با حکومتی روبه‌رو شد که آتش اختلافات دو کشور را دامن می‌زد. در طول ۷ سال (۱۳۴۷ - ۱۳۵۳) ده‌ها مورد تعرض و تجاوز به مرزهای غربی ایران صورت گرفت که بیشتر از ۱۰۰ مورد زد و خورد در مرزهای استان ایلام در مناطقی نظیر مهران، میمک، موسیان و فکه به وقوع پیوست.^۱

در سوم دی‌ماه ۱۳۵۲، برخورد مهمی بین نیروهای ایران و عراق روی داد. دولت ایران علت این برخورد را تجاوز مأموران عراقی به خاک ایران به منظور جلوگیری از کار مأموران نقشه‌برداری و راه‌سازی و آبرسانی ایران اعلام کرد. دولت عراق مدعی شد که دولت ایران مشغول ساختن یک جاده استراتژیک در منطقه بدره بوده است. در این زمان، دولت ایران مشغول ساختن یک جاده مرزی در داخل خاک ایران از شورشیرین به کنجان چم بود.

دومین برخورد جدی بین نیروهای دو کشور در ۱۴ بهمن همان سال روی داد و طی آن یک سرباز ایرانی کشته و چند نفر دیگر زخمی شدند. عراق در یک حمله ناگهانی،

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، امیر رزاق‌زاده، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۷، ص ۲۴

برای تصرف مناطق استراتژیک کوه‌های کولک، شورشیرین و کله‌قندی اقدام کرد که با مقابله نیروهای محلی و ارتشی مجبور به عقب‌نشینی گردید و پاسگاه‌های مرزی که در این مناطق ایجاد نموده بود، به دست ایران افتاد.^۱

سحرگاه یکشنبه ۲۱ بهمن‌ماه همان سال نیز برخوردی روی داد و ۴۱ نفر از نیروهای ایران کشته و ۸۱ تن زخمی شدند. در مطبوعات ایران از نبرد روز یکشنبه به عنوان «یکشنبه خونین» نام برده شد. هر یک از دو طرف دیگری را به آغاز حمله متهم می‌کرد. میدان نبرد در منطقه ایلام بود و روستاهای رضاآباد، کنجان‌چم، صالح‌آباد، بهروزان، رستم‌آباد و شهر مهران از ایران و روستاهای طفان، ورمه، زیاد، زرباطیه، و شهر بدره از عراق را در بر می‌گرفت. این درگیری‌ها منجر به قطعنامه ۳۴۸ شورای امنیت (۱۷ اسفند ۱۳۵۲) سازمان ملل متحد گردید که دو طرف را به آرامش و رعایت آتش‌بس دعوت نمود.^۲

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، ص ۶۹

۲. جنگ از نگاهی دیگر؛ بررسی تحولات سیاسی اجتماعی، محمدمهدی بهداروند و احمد سوداگر، قم، مؤسسه فرهنگی خادم‌الرضا، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۰، ص ۲۱۶

آرامش مناطق مرزی ایران و عراق دیری نپایید و در سال ۱۳۵۳ درگیری‌ها از سر گرفته شد. در جریان کنفرانس اوپک که در اسفندماه ۱۳۵۳ در الجزیره پایتخت الجزایر تشکیل شد، با تلاش‌های هواری بومدین رهبر الجزایر، مذاکراتی بین محمدرضا شاه و صدام حسین معاون رییس‌جمهوری عراق انجام شد که منجر به امضای قرارداد موسوم به ۱۹۷۵ الجزایر گردید. در این معاهده که در موقعیت برتر منطقه‌ای ایران منعقد شده بود، مرز آبی (تالوگ) به عنوان مرز بین‌المللی گردید و ایران موقعیت خود را در اروندرود تحکیم بخشید. عراق یکی از شرایط صرف‌نظر نمودن از ادعای مالکیت خود بر تمامی اروندرود را، منوط بر به رسمیت شناختن حق حاکمیت آن کشور بر بخشی از ارتفاعات میمک، از جانب ایران دانست.^۱ علی‌کرم محمدیان دربارهٔ وضعیت میمک در ماه‌های بعد از انقلاب می‌گوید: «با توجه به این که پاسگاه‌های مرزی ایران با کشور عراق و از جمله پاسگاه‌های حلاله و نی‌خزر در منطقهٔ عمومی میمک از نیروهای انتظامی (ژاندارمری وقت) خالی شده بودند و خلأ مرزی ایجاد شده بود و احتمال می‌رفت که

۱. شمشیر پیروزی، ص ۱۱۷

دشمن و ضدانقلاب از موقعیت سوءاستفاده کند و با توجه به این که میمک و دشت لیک متعلق به ایل خزل بود و من شناخت کافی نسبت به کل منطقهٔ مرزی آن محور داشتم، لذا طی حکم مشترکی از طرف روحانیون منطقه، آیت‌الله حیدری و آیت‌الله مروارید، مسؤولیت حفاظت از مرز میمک به عهده‌ام گذاشته شد تا با هماهنگی عشایر مستقر در منطقه، برای تأمین امنیت مرزی اقدام کنم. عزیزتم به میمک همزمان با فصل قشلاق بود و دامداران عشایر، برای استفادهٔ دام‌هایشان از مراتع قشلاقی میمک و دشت لیک، به آن مناطق کوچ کرده و سیاه‌چادرهای بزرگ و متعددشان را با نظمی خاص که ناشی از تقسیمات محلی و سنتی مراتع قشلاقی میان خودشان بود، در دشت‌ها و دامنه‌های کوه میمک برافراشته بودند.

اول به خانهٔ بستگان نزدیکم مراجعه کردم و موضوع مأموریتم را با آن‌ها در میان گذاشتم. آن‌ها ضمن اعلام حمایت و پشتیبانی، پیشنهاد کردند که از هر تیره با چند نفر دیدار و مشورت و بعد برای حفاظت از مرز میمک، از عشایر مستقر در منطقه دعوت کنم.

بعد از این که با عشایر آن منطقه صحبت کردم، تک‌تک

آن‌ها چه زن و چه مرد، همه از مرزبانان شجاع و غیور و مورد اطمینان بودند. با خوشحالی به کمیته انقلاب اسلامی ایلام مراجعه کردم و تعدادی اسلحه ام.یک به همراه مهمات مورد نیاز تحویل گرفتم و آن‌ها را بین عشایر توزیع کردم تا مسلحانه از مرز میمک پاسداری کنند.

فصل قشلاق به پایان رسید. کوچ عشایر به مناطق ییلاقی آغاز شده بود، ولی هنوز نیروی انتظامی موفق به اعزام نیرو به پاسگاه‌های مرزی نشده بودند و متأسفانه بار دیگر مرز خالی از مرزبانان شد. ضمن رایزنی که با مردان و جوانان ایل داشتیم، تعدادی از آنان از جمله آقایان حاج محمد حاتمی و خلیل عزیزی و خسرو حمیدی و چند نفر دیگر داوطلب شدند تا به صورت تمام‌وقت در پاسگاه حلاله مستقر شوند و تا زمانی که نیروی انتظامی به پاسگاه اعزام می‌شوند، در آن جا بمانند. آن‌ها با مشکلات زیادی همچون کمبود شدید مواد غذایی و آب و در اختیار نداشتن وسیله نقلیه برای تدارکات و تأمین مایحتاج روزمره مواجه بودند و روزگار را به سختی می‌گذراندند. از طریق کوره‌چشمه‌هایی که در مناطق کوهستانی می‌شناختند، آب مورد نیاز خود را تأمین و از آرد گندمی که با خود برده بودند،

نان تهیه می‌کردند و با جمع‌آوری خار و خاشاک آتش روشن کرده و با آن نان می‌پختند و چای دم می‌کردند. بیشتر اوقات خوراک‌شان فقط نان و چای بود. هر از گاهی مقداری آب و غذا و سایر امکانات و وسایل ضروری مورد نیازشان را که از طرف خانواده‌هایشان یا از محل کمک‌های مردمی تهیه می‌شد، برایشان می‌بردم و بعد از سرکشی و جویا شدن از احوال‌شان، دوباره به شهر برمی‌گشتم.

یک روز برای جمع‌آوری سلاح‌هایی که در فصل قشلاق بین عشایر توزیع کرده بودم، به مناطق بیلاقی ایل رفته بودم. بعد از دو روز که به ایلام برگشتم، متوجه نگرانی اعضای خانواده‌ام شدم. وقتی علت را جویا شدم فهمیدم روز گذشته در پاسگاه مرزی حلاله درگیری ایجاد شده و حلاله سقوط کرده است و بیسیم بچه‌ها قطع شده و هیچ‌کس از آن‌ها خبری ندارد. خیلی سریع به آیت‌الله حیدری مراجعه کردم و از آن‌جا با سرهنگ لکی، فرمانده وقت ژاندارمری ایلام تماس گرفتم و جویای اوضاع و احوال پاسگاه مرزی حلاله شدم. به هر حال، موفق شدم از ایشان دو دستگاه ماشین و یک دستگاه بیسیم تحویل بگیرم تا به کمک نیروهای مستقر در پاسگاه

برویم. حدود بیست نفر از عشایر خزل مسلح شدند و با هم به سمت میمک حرکت کردیم.

همه داوطلب بودند؛ حتی نیروهایی که به صورت دائم در پاسگاه حلاله مستقر بودند و از نهاد یا ارگانی حقوق دریافت نمی‌کردند. جالب است بگویم در کل مدتی که مسؤلیت حفاظت از مرز میمک به عشایر خزل واگذار شده بود، آن‌ها هیچ‌گونه وجهی دریافت نکرده بودند و فقط در این شب که همراه بیست نفر عازم میمک بودیم، مبلغ پنج‌هزار ریال توسط آیت‌الله حیدری جهت تأمین مایحتاج اولیه زندگی برای نیروهای مستقر در پاسگاه در اختیار ما گذاشته شد.^۱

یک سال قبل از آن که جنگ آغاز شود، در شهریور سال ۱۳۵۸، در حاشیه کنفرانس سران کشورهای غیرمتعهد، وزیر امور خارجه ایران، همراه صلاح علی، نماینده عراق در سازمان ملل، با صدام، رئیس‌جمهور عراق، دیدار کردند. صحبت‌ها دوستانه و دیپلماتیک بود و صدام گفته بود که درگیری‌های مرزی دو کشور شدیدتر نمی‌شود.

صلاح علی در این مورد می‌گوید: «روز بعد در استخر

۱. به سوی میمک؛ خاطرات علی کرم محمدیان، صص ۱۰۰-۹۶.

کاخ ریاست جمهوری کنار صدام نشسته بودم. با خوشحالی به رییس جمهور گفتم خیلی خوب است که مشکل کشورم با ایران حل شد. صدام بهام گفت صلاح، دیپلماسی مغزت را خراب کرده است. چه صلحی؟ این یک فرصت تاریخی است که هر قرن یک بار اتفاق می افتد. آن‌ها شط‌العرب و الاحواز را از ما گرفته‌اند و حالا کشورشان از هم پاشیده است. ارتش‌شان هم که از هم گسیخته است. بین خودشان جنگ و دعواست. خودت را به عنوان نماینده عراق در سازمان ملل متحد آماده کن. من می‌روم ضربه‌ای به آن‌ها بزنم که صدایش در تمام کره زمین شنیده شود.»^۱

در مذاکرات قبل از قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر، توافق شد ایران بخش‌هایی از میمک را به عراق بدهد، اما زمانی که در میمک میله‌های مرزی را کار می‌گذاشتند، نمایندگان عراق پروژه را نیمه‌کاره رها کردند و هر چه ایرانی‌ها نامه‌نگاری کردند، نتیجه‌ای نگرفتند.^۲

۱. فصل نامه فرهنگ پایداری، شماره ۲، ص ۱۶، به نقل از: شبکه تلویزیونی الجزیره، ناگفته‌های جنگ از زبان صلاح عمر العلی، عضو شورای فرماندهی کشوری حزب بعث عراق
 ۲. سرهنگ علی سجادی انصاری. بنگرید به: پایگاه اطلاع‌رسانی هیأت معارف جنگ شهید سپهد علی صیاد شیرازی <http://www.maarefjang.ir>

۲ فصل دوم

در شهریور ۱۳۵۹، تجمع انبوه نظامیان عراق، نوع آرایش و صف‌آرایی آنان در مقابل بخش شمالی و میانی استان ایلام، حکایت از هجوم قریب‌الوقوع دشمن به این استان داشت. عراق ادعا می‌کرد که ارتفاعات میمک در استان ایلام به موجب قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر باید طی مراحل‌ی به عراق واگذار می‌شد. دشمن در گام اول توانست در ۱۶ شهریور پاسگاه‌های مرزی حلاله و نی‌خزر را که از میمک محافظت می‌کردند، اشغال کند.

منطقه میمک در ۱۹ شهریور ۱۳۵۹ مورد حمله دشمن قرار گرفت، اما برای تصرف ارتفاعات میمک، با مقاومت

نیروهای ایرانی مستقر در منطقه، یک هفته معطل شدند. عراق با پیشروی در منطقه میمک در ۲۶ شهریور توانست در مجموع حدود ۴۰ کیلومترمربع از این منطقه و ارتفاعات استراتژیک آن را به اشغال خود در آورد.^۱

هنگامی که ارتش عراق با نیرویی به استعداد یک تیپ پیاده، به منطقه میمک حمله کرد، استعداد رزمی نیروهای خودی کمتر از یک گروهان رزمی بود. به همین سبب، عراقی‌ها موفق شدند ارتفاعات میمک را اشغال کرده و معابر وصولی به آن را که از شمال به جنوب، شامل تنگه بیجار، بینا و معبر اصلی صالح‌آباد - سرنی بود، سد کنند.

بلافاصله بعد از آگاهی از اشغال میمک، به لشکر ۸۱ زرهی کرمانشاه دستور داده شد معابر وصولی از میمک به طرف داخل ایران به‌ویژه سرنی - صالح‌آباد را تأمین کنند. همچنین قوایی متشکل از نیروهای عشایر، سپاه و بسیج به فرماندهی سپاه منطقه ۷ و تیم‌هایی از هوانیروز ارتش که در مناطق مختلفی از این جبهه مستقر شده بودند، کوشیدند تا آرایش خطوط را کامل کنند و از ادامه پیشروی نیروهای دشمن از

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۹۳-۹۲

دشت لیک به طرف شرق جلوگیری شود. لشکر ۸۱ اجرای عملیات را به تیپ زرهی خود سپرد، اما قبل از آن، حمله عمومی ارتش عراق در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد.

در فصل زمستان، عشایر ایلام برای تعلیف دام‌های خود به مناطق قشلاقی کوچ می‌کنند. بر اساس تقسیمات محلی بین اقوام مختلف عشایر استان، ارتفاعات میمک به ایل خزل که از ایلات بزرگ ایلام بوده و محل ییلاق آن‌ها شهرستان شیروان و چرداول می‌باشد، تعلق داشت. وقتی نظامیان عراق ارتفاعات میمک را به اشغال خود در آوردند، بیشتر از مردم دیگر، ایل خزل با عصبانیت و ناراحتی این تجاوز را اهانت به غرور دینی و ملی و میهنی خود دانسته و برای مقابله با دشمن اعلام آمادگی کردند. علی‌کرم محمدیان که خود از ایل خزل می‌باشد، می‌گوید:

«میمک محل قشلاق ایل خزل و این اتفاق برای ایلیاتی‌ها شوک‌آور بود. زیر در دو پاسگاه ژاندارمری حلاله و نی‌خزر، تعداد کمی نیرو تحت‌عنوان جوانمرد^۱ وجود داشتند که با

۱. گروهی از مردم بومی و عشایر تحت‌عنوان چریک، جوانمرد، دلاور و... به‌استخدام ژاندارمری در آمده و در حراست از مرزهای غرب کشور خدماتی انجام دادند.

توجه به نداشتن سلاح و مهمات لازم، توان مقابله با حملهٔ وسیع و آتش پر حجم نیروی مهاجم را نداشتند.

چند روز بعد از اشغال این منطقه، صدام شخصاً در مراسم جشن پیروزی که روی ارتفاعات میمک برگزار شده بود، حضور یافت و اسم جعلی سیف‌سعد روی آن گذاشت و گفت کمر رخس ایران را شکسته‌ام.

در روستای سرنی، تعدادی از عشایر ایل خزل را دیدم که با لباس محلی و سلاح‌های ابتدایی خودشان، زیر سایبانی اتراق کرده‌اند. به جمع‌شان رفتم و علت حضورشان را در آن جا جویا شدم. آن‌ها جواب دادند که برای دفاع از میهن و مرز میمک آمده‌ایم، ولی نیروهای ارتشی ما را نمی‌پذیرند و قبول ندارند تا ما به جلو برویم. ما عرب‌ها را خوب می‌شناسیم و آن‌ها هم از قدیم با نام و قدرت ایلی ما کاملاً آشنا هستند. کافی است آن‌ها بشنوند که مردان شجاع و جنگجوی خزل پا به عرصهٔ نبرد گذاشته‌اند؛ قطعاً فرار را بر قرار ترجیح می‌دهند. به برادران عشایر گفتم: «ولی این‌هایی که میمک را تصرف کرده‌اند، عرب‌های مرزنشین نیستند، بلکه ارتش تا بیخ دندان مسلح عراق هستند.»

مردان غیور و بی‌پاک ایل از من خواستند تا آن‌ها را تنها نگذارم و مجوز حمله به میمک را بگیرم و نگذارم لکه ننگی بر دامن ایل بنشیند. آن‌ها می‌گفتند بی‌تفاوتی و سکوت ایل در مقابل این تجاوزگری، یعنی مرگ همه مردم ایل.

بعد از بحث و تبادل نظر، از آن‌ها که تعدادشان دقیقاً بیست و هفت نفر بود، خواستم همان جا بمانند تا من به دیدار فرمانده بروم و سخنان‌شان را به فرمانده منعکس کنم.

فردای آن شب، به محض این‌که مردم ایلام اعم از شهری، روستایی و عشایر متوجه شدند که جبهه‌ها نیاز به نیروی انسانی دارند، در یک حرکت خودجوش، بسیج شدند و به مناطق عملیاتی شتافتند. در این میان، عشایر ایل خزل که باخبر شدند افرادی از ایل به خط مقدم اعزام شده‌اند، از چهار طایفه گروه گروه به سوی جبهه میمک حرکت کردند؛ در حدی که توجیه و قانع کردن آن‌ها برای انجام کارهای تحقیقاتی و جمع‌آوری اطلاعات جهت برنامه‌ریزی یک حمله تمام‌عیار کار مشکلی شده بود.

هر روز با گروه جدیدی از مردم مواجه می‌شدیم و متقاعد کردن آن‌ها کلی وقت می‌گرفت تا اجازه دهند با هماهنگی ارتش عملیات را پیش ببریم. در نهایت، به خاطر این‌که

نیروهای مردمی دلسرد نشوند، از طریق نیروهای ارتشی برنامه آموزشی برای آن‌ها در نظر گرفته شد و چند نفر از آن‌ها مأمور گشت‌زنی و جمع‌آوری اطلاعات از دشمن و شناسایی معابر نفوذی شدند. همزمان نیروهای ارتشی نیز سعی داشتند نقص و کمبودهای واحدهای تحت امر خود را برطرف کنند. به این ترتیب، نیروهای عشایر بسیج شدند و یاد گرفتند که چطور از سلاح استفاده کنند، سینه‌خیز بروند، و چگونه استتار شوند. من هم مسؤول هماهنگی شده بودم. به نوعی رابط میان عشایر و تیپ بودم و هم‌زمانی با آنان باعث شده بود بتوانم به راحتی با عشایر ارتباط برقرار کنم.^۱

با اشغال ارتفاعات میمک، علاوه بر سقوط پاسگاه‌های ژاندارمی، محورهای نفوذی و ارتباطی مهم در منطقه نیز تحت کنترل دشمن درآمد و هر گونه تردد از سوی قوای خودی به سمت جلو قطع شد. این محورها عبارت بودند از: شور شیرین - سرنی، انجیره - سرنی، نی خزر - سرنی، حلاله - دشت لیک - سرنی، حلاله - تنگ بینا، دشت حلاله - تنگ بیجار، دشت حلاله - محورهای نفوذی تلخاب.^۲

۱. به سوی میمک؛ خاطرات علی کرم محمدیان، صص ۱۷۱-۱۵۳

۲. شمشیر پیروزی، ص ۱۱۸

هدف اولیهٔ عراق در بخش شمالی استان، محدود به صالح‌آباد بود. لذا توان عمدهٔ خود را از محور مهم ترساق - میمک - سرنی - صالح‌آباد وارد عمل کرد. در حالی که نیروهای لشکر ۲ پیاده کوهستان و تیپ ۳۷ زرهی دشمن در این منطقه سرپل گرفته بودند، با اقدامات دفاعی نیروهای خودی، موقعیت دشمن در جنوب میمک تثبیت نشد و حتی چندین بار نقاطی نظیر تپه شینو و شورشیرین بین دو طرف دست به دست شد. سپس یگان‌های دشمن در شامگاه ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، خود را به نقاط رهایی شمال میمک که هیچ نیروی نظامی در آنجا وجود نداشت، رساندند.

دشمن در پی این حرکت غافل‌گیرانه، از روز اول مهرماه تهاجم رسمی خود را با حمله به پاسگاه‌های کانی‌شیخ و بازرگان آغاز کرد. سپس به سمت ارتفاعات فصیل و گرکنی که هیچ نیرویی روی آن مناطق مستقر نبود، پیش رفت و آن‌ها را اشغال کرد. اما نبودن راه‌های مواصلاتی و تدارکاتی و پیچیدگی زمین و محدودیت تحرک نیروهای زرهی و مکانیزه دشمن در این بخش کوهستانی، مانع توسعهٔ بیشتر تجاوزات ارتش عراق شد و آن‌ها در پی تثبیت موقعیت خود برآمدند.

بعد از یک هفته هجوم، علاوه بر مناطق اشغال شده در دهه سوم شهریور ۱۳۵۹ - دامنه غربی میمک (معروف به شیام نی خزر)، ارتفاعات شینو، غرب دشت لیک، آبگرم، بانی تلخاب، ارتفاعات فصیل و گرکنی، کوه گچ، کاسه کاف و پاسگاه‌های کانی شیخ، بازرگان و فصیل به اشغال دشمن در آمد و جاده مهم ایلام - صالح آباد ناامن گردید.^۱

به علت حضور نیروهای دشمن در دشت لیک و پاسگاه سنگی، بازپس‌گیری ارتفاعات میمک قبل از آزادسازی این دشت میسر نبود. بنابر این مقدمات عملیات پاسگاه سنگی مستقر در دهانه تنگ بینا فراهم شد. قبل از شروع عملیات، تسلیحات مورد نیاز به وسیله افراد و با کمک نیروهای محلی و عشایر که به وضعیت جغرافیایی منطقه میمک کاملاً آشنایی داشتند، به مواضع از پیش تعیین شده در ارتفاعات گچ انتقال داده شد. پس از تکمیل اطلاعات مورد نیاز و انجام شناسایی‌هایی لازم، تنها مشکل موجود جهت اجرای عملیات پاسگاه سنگی، فقدان راه ارتباطی مناسب در منطقه بود، زیرا جاده سرنی - تنگ بینا که از دشت لیک و جنوب ارتفاعات

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، صص ۴۲ - ۴۰

چگر می‌گذشت، توسط دشمن قطع شده بود. برای رفع این معضل فرمانده تیپ یک زرهی اسلام‌آباد غرب، با همکاری و تلاش جهادگران، در طول مدت یک هفته (از زمان اشغال میمک) موفق به احداث جاده جدیدی گردید. این جاده که از دید دشمن کاملاً مخفی بود، با عبور از شمال ارتفاعات چگر، سرنی را به تنگ بینا متصل می‌ساخت.^۱

با مهیا شدن مقدمات لازم، عملیات پاسگاه سنگی در ساعت ۷ صبح دوم مهر ۱۳۵۹ آغاز شد. در آن ساعت، تعدادی از عراقی‌ها مشغول نظافت شخصی و صرف صبحانه و عده‌ای دیگر نیز در خواب بودند. این آتشباری که برای دشمن غیرمترقبه بود، فرصت هرگونه عکس‌العمل را از آن سلب نمود. پس از اجرای این آتش مؤثر که باعث سردرگمی نیروهای عراقی شد، همزمان با شروع عملیات توسط تیم رزمی مستقر در تنگ بینا، گروه رزمی ۲۱۷ تانک نیز از محور سرنی - دشت لیک وارد عمل گردید و سرانجام در نقطه الحاق از پیش تعیین شده در دشت حلاله به تیم مانوری که عملیات را از تنگ بینا و پاسگاه سنگی شروع کرده بود، ملحق گردید.

۱. شمشیر پیروزی، ص ۱۲۲-۱۲۱

این عملیات که تا ساعت ۳ بعدازظهر همان روز ادامه داشت و منجر به آزادسازی دشت لیک شد، با وارد عمل شدن نیروهای کمکی و بالگردهای مهاجم ارتش عراق متوقف گردید. با وجود تنوع نیروها (عشایر و مردم بومی که در کنار گروه رزمی ۲۱۷ تانک و یگان‌های تیپ ۱ لشکر ۸۱ زرهی می‌جنگیدند)، هماهنگی لازم در روند اجرای عملیات حکم‌فرما بود. در این عملیات رزمندگان ۲۵ اسیر گرفتند.^۱

میمک شیارهای خوبی برای کمین داشت و عشایری که منطقه را خوب می‌شناختند، در تاریکی شب به میان ارتفاعات و به عراقی‌ها شبیخون می‌زدند. گاهی هم در جاده‌هایشان مین می‌کاشتند.^۲

در تاریخ ۵۹/۷/۷، نیروهای خودی در نبردی غافل‌گیرانه، تمامی ارتفاعات مرزی کانی‌سخت را اشغال کردند تا ضمن ایجاد گسست بین نیروهای دشمن در دو محور میمک و مهران امنیت تردد در جاده مهران - صالح‌آباد را برقرار سازند. به دنبال نبرد کانی‌سخت در تاریخ ۵۹/۷/۷ و اجرای اقدامات

۱. شمشیر پیروزی، صص ۱۲۶ - ۱۲۴

۲. بازی قرمز؛ میمک، ص ۶۹

ایزایی فراوان، چند عملیات محدود دیگر در جبهه میمک به وقوع پیوست.^۱

روز بعد، در ۸ مهر ۱۳۵۹، عملیات تنگه بینا با فرماندهی اکبر فرجیان زاده آغاز شد. او با گروهی از همدانی‌ها به میمک آمده بود و در آن عملیات ۲۱ عراقی را اسیر کردند. در آبان ۱۳۵۹ هم سه عملیات دیگر هم انجام دادند و در ۲۸ آذر هم یک عملیات دیگر.^۲

در این میان، آنچه نام هوانیروز را برای همیشه با منطقه میمک همراه ساخت، شهادت سرلشکر خلبان احمد کشوری در تاریخ ۱۵ آذر ۵۹ در تنگ بینا بود.

«به اتفاق ستوانیار اسد آمندخت به ایلام رفتم. ستوان احمد کشوری فرمانده تیم آتش بود و درون اتاق عملیات مشغول طرح حمله به نیروهای عراقی در میمک بود. چند روزی با او به سمت تنگ میناب و شرق مهران و کوه‌های ملکشاهی و سد کنجان چم پرواز کردم. یک روز استاندار ایلام که در آن موقع مسؤول منطقه بود، به ما اطلاع داد که عراق

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۴۴

۲. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، ص ۱۳۵

قصد دارد نیروی عظیمی را از شهر مندلی و از طریق تنگ میناب و میمک به منطقه عملیات وارد کند. بلافاصله به اتفاق احمد به محل رفتیم و مشغول شناسایی شدیم. نیرویی که در مقابل ما قرار داشت، بیش از آن چه گفته شده بود، قوی و عظیم بود.

احمد همان جا طرح عملیاتی را پیش‌بینی کرد. تنها اشکال کار، مسیر پرواز بود که نمی‌توانستیم آن را تغییر داده و از سمت‌های دیگر به دشمن هجوم بیاوریم. ساعت یک صبح به خوابگاه بازگشتیم.

روز بعد، با طلوع خورشید، به همراه دو فروند هلی کوپتر جنگنده دیگر و یک فروند هلی کوپتر ترابری، اقدام به حمله به سوی نیروهای عراقی کردیم و توانستیم در دور اول و دوم پرواز ضربات مهلکی به آن‌ها وارد بیاوریم.

ساعت ۹ صبح اعلام کردند دو فروند هواپیمای عراقی از نوع میگ ۲۱ و ۲۳ در منطقه و در مسیر پرواز ما مشغول عملیات هستند و از ما خواستند هر چه سریع‌تر خود را پنهان کرده و تا اطلاع ثانوی موتورها را خاموش کنیم؛ اما برای انجام این دستور زمانی نداشتیم، زیرا هواپیماهای عراقی بالای سرمان مشغول پرواز بودند.

بلافاصله احمد از هلی کوپترهای دیگر خواست تا منطقه را ترک کنند و به من گفت تا مواظب هواپیماهای دشمن باشیم. قصدش این بود تا با سرگرم کردن خلبان‌های عراقی، فرصت فرار را برای هلی کوپترهای دیگر مهیا سازد و در همان حال به من گفت: «کار سختی در پیش داریم؛ یا آن‌ها را منهدم می‌کنیم، یا به شهادت می‌رسیم.»

با تعداد سه فروند راکت و مقدار فشنگ باقی مانده، جواب حملات هواپیما را دادیم، اما هر دو می‌دانستیم با کمبود مهمات قادر به ادامهٔ دفاع یا حمله نیستیم. احمد هم خیلی خونسرد عمل می‌کرد و در هر دور گردش، می‌خواست تا با شلیک توپ‌ها به سوی هواپیماها، آن‌ها را به سوی خودمان بکشاند. راکت‌های پرتاب شدهٔ آن‌ها در اطرافمان به زمین می‌خورد که ناگهان یکی از هواپیماها به سویمان حمله‌ور شد. انگشتم را روی سوییچ توپ‌ها گذاشتم و آمادهٔ شلیک شدم که هلی کوپتر تکان شدیدی خورد و دیگر چیزی نفهمیدم.

وقتی به هوش آمدم، چشم‌هایم باز نمی‌شد. احساس می‌کردم پاهایم رو به آسمان است. جلیقهٔ ضدگلوله روی صورت‌م افتاده بود. احساس درد شدیدی در ناحیهٔ کمر و سر

می‌کردم. دست راست و پای راستم به شدت می‌سوختند. گرمی خون را در زیر لباس پرواز به خوبی حس می‌کردم. فکم قفل شده بود و دندان‌هایم به سختی روی هم فشرده شده بود. همین مسأله موجب شده بود تا به سختی نفس بکشم. تلاش کردم تا به هر طریق ممکن خود را از هلی‌کوپتر بیرون بکشم؛ اما موج انفجارهای پی‌درپی مرا محکم به دیوارهٔ کابین کوبید و از هوش رفتم.

کلاه پرواز را از روی سرم برداشتم. چشم‌هایم باز نمی‌شدند. آفتاب صورتم را گرفته بود و می‌سوزاند. صدای انفجارها و موج آن‌ها نشان می‌داد هنوز زیرا آتش سنگین عراقی‌ها هستیم. تلاش کردم و کورکورانه به دنبال مسیر خروج از هلی‌کوپتر بیرون آمدم. قبل از خروج، چند بار احمد را صدا کردم، اما جوابی نداد. بیرونِ هلی‌کوپتر، با صدای گرفته‌ام دوباره او را فریاد کردم. اما جوابی نشنیدم. درد فکم بسیار شدید بود و نمی‌توانستم بلند فریاد بکشم. همان‌طور که پای مصدومم را روی زمین می‌کشیدم، قدری از هلی‌کوپتر فاصله گرفتم که ناگهان در اثر موج انفجار سنگین، از زمین کنده شده و محکم به تخته‌سنگی خوردم. با بی‌رمقی خود را زیر آن کشیدم و از حال رفتم.

با صدای هلی کوپتر که از بالای سرم پرواز کرد، به خود آمدم. چیز مشخصی نمی دیدم. آفتاب چشم‌هایم را به شدت می‌آزرد و نمی‌تواستم جایی را ببینم. از موقعیت هلی کوپتر خودم نیز اطلاعی نداشتم. دهانم کاملاً بسته شده و نمی‌توانستم احمد را صدا کنم. ناگهان سایه مبهم دو پا را مقابلم دیدم. نفس عمیقی کشیدم و منتظر ماندم که صدایی آرامش را به روحم بازگرداند: «یکی از خلبان‌ها زنده است.»

وقتی چشم‌هایم را داخل بیمارستان کرمانشاه باز کردم، شیروودی را بالای سرم دیدم. صورتم کاملاً باندپیچی شده و دست راستم هنوز درد می‌کرد. حسی درون پای راستم نداشتم. از او سراغ کشوری را گرفتم. سرش را نزدیک صورتم آورد و بدون جواب به سؤالم، با چشمان گریان گفت: «الآن تو را می‌برند تهران، نگران نباش.»

وقتی در بیمارستان تهران چشم باز کردم، مادر کشوری و همسرش را دیدم. هر دو دلداری‌ام می‌دادند. وقتی پرسیدم احمد کجاست؟ تنها شنیدم که مادرش گفت: «احمد به دیدار خدا رفت!»^۱

۱. سیم‌غ، به کوشش حجت‌شاه‌محمدی و امیر معصومی، تهران، نشر هفت، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷

۳ فصل سوم

ارتفاعات میمک مشرف بر دو سوی بود: از یک طرف دشتی که تا بغداد ادامه داشت و جادهٔ مواصلاتی بغداد را در تیررس خود داشت و از طرف دیگر جادهٔ مواصلاتی ایلام - مهران و شهر ایلام را. با اشرافی که عراق به واسطهٔ اشغال میمک به دست آورده بود، عملاً شهرهای ایلام، صالح‌آباد و نیز جادهٔ مواصلاتی ایلام - مهران در تهدید مستقیم قرار گرفته بود.

عملیات ضربت ذوالفقار (خوارزم)^۱ برای بازپس‌گیری میمک، اولین عملیات مهم و نسبتاً گسترده در مقابل عراق بود. این عملیات به فرماندهی ارتش و با شرکت تیپ یک

۱. لازم به ذکر است این عملیات از طرف نیروهای سپاه پاسداران و عشایر مردمی با عنوان «ضربت ذوالفقار» و از طرف ارتش به نام «خوارزم» [شاید به این علت که فرمانده نیروهای ارتشی شرکت‌کننده در عملیات سرگرد خوارزمی بود] نامگذاری شده است. بنگرید به: تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۴۱ - ۱۴۰

لشکر ۸۱ زرهی و هوانیروز ارتش، رزمندگان سپاه ایلام و بسیج عشایری، در دی ماه ۱۳۵۹ آغاز شد. نیروهای تیپ ضمن اجرای مأموریت پدافندی، اقدامات آمادگی را برای اجرای عملیات آغاز کردند. از جمله این اقدامات، سازماندهی اجرای تمرینات عملی در مناطق مشابه منطقه حمله بود. این تمرینات به صورت جدی، حدود یک ماه در حوالی آبادی گنجوان صورت گرفت.^۱ عشایر و نیروهای بومی منطقه، قبل و در طول عملیات در کنار رزمندگان بودند. آن‌ها به منطقه آشنایی داشته و آن را مثل کف دست می‌شناختند. از آن‌ها در شناسایی‌ها، نفوذ به نیروهای ستون پنجم و نیز مین‌گذاری در منطقه استفاده می‌شد. درویش‌علی عباسی در خاطرات خود می‌گوید:

«هنوز عملیات میمک شروع نشده بود. ما یک گروه بودیم که در شب و به قصد عملیات ایذایی، با تعدادی مین به داخل نیروهای عراقی نفوذ کردیم. موقعیت برای مین‌گذاری بسیار نامساعد بود. زیرا عراق مرز و مناطق مربوط به خود را از نیرو پر کرده بود و فقط فاصله‌ای کم بین دو نگهبان عراقی موجود

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۴۶

بود. ما قصد مین‌گذاری در جاده اصلی عراق را داشتیم. البته یک جاده قدیم و متروکه در جلوی نیروهای عراقی قرار داشت که ما آن را مین‌گذاری کرده بودیم، اما جاده اصلی در داخل خاک عراق بود. با توجه به این که انجام دادن این کار فوق‌العاده مشکل بود، اما برگشتن به میان نیروهای خودی را هم ناروا می‌دانستیم.

کار مین‌گذاری در جاده اصلی را شروع نمودیم. مین‌گذاری مشکلاتی داشت که یکی از آن‌ها این بود که خاک میمک مملو از سنگ‌های آتشی است که قبلاً از آن سنگ چخماق درست می‌کردند، و در شب، با برخورد کلنگ، جرقه می‌زد. برای حل این مشکل چند نفر به دور همدیگر حلقه زدیم و کار را ادامه دادیم. مشکل دیگر تردد ماشین‌های عراقی بود. هنگامی که ماشین‌ها از آن حوالی عبور می‌کردند، ما خود را به داخل شیاری در داخل جاده پرت می‌کردیم و بعد از رفع خطر، دوباره شروع به مین‌گذاری می‌کردیم. تا این که ماشین غذای عراقی‌ها را دیدیم.

با توجه به شناسایی قبلی، مشخص بود که این ماشین برای غذارسانی نیروها، حتماً از جاده متروکه خواهد گذشت

و اگر مین‌های آن جاده منفجر می‌شدند، برگشت ما به داخل نیروهای خودی غیرممکن بود. صدای ماشین را که شنیدیم، با سرعت زیاد از میان عراقی‌ها عبور کردیم و خود را به تپه‌ای نزدیک نیروهای ایرانی رساندیم. صدای متلاشی شدن و نور انفجار، سراسر منطقه را فرا گرفت.^۱

نیروهای عمل کننده در ساعات ۶:۲۰ روز ۱۹ دی ۱۳۵۹ با اعلام رمز یاالله از دو محور عملیات خود را آغاز کردند: در محور شمالی، از تنگهٔ بینا و در محور جنوبی از سرنی. نیروهای عشایر که در شمال میمک مستقر شده بودند، بر اثر یک اشتباه، زمان حمله را ۵ بامداد تلقی کرده و با شعار الله‌اکبر و شعارهای محلی عملیات را شروع کردند. نیروهای محور جنوبی از آغاز زود هنگام عملیات غافل گیر شده و در نهایت تصمیم گرفتند عملیات را آغاز کنند. آن‌ها نیز ساعت ۶ صبح به دشمن حمله کردند.^۲

در ساعت اولیهٔ حمله، پیشروی نیروهای ایرانی خوب بود و شواهد نشان از غافل‌گیری دشمن می‌داد؛ به طوی که گردان

۱. حماسهٔ میمک، صص ۴۰ - ۳۹.

۲. حماسهٔ میمک، ص ۴۰.

۱۲۳ مکانیزه و گروه رزمی ۱۹۵ مکانیزه ارتش، قبل از ساعت ۹، محدوده هدف‌های خود به ترتیب در سد کنجان چم و میمک را اشغال نمودند. اما از ظهر به بعد، حملات هوایی و آتش توپخانه دشمن خیلی شدید شد. در آن روز، برتری هوایی با دشمن بود و هواپیماهای ایرانی نتوانستند مانع ورود هواپیماها و هلی‌کوپترهای عراقی به منطقه نبرد شوند.

در شرایطی که عملیات میمک در آستانه موفقیت نهایی بود، میزان فشار دشمن به گروه رزمی ۱۹۵ مکانیزه آن چنان زیاد شد که این یگان مجبور به عقب‌نشینی و تخلیه منطقه خود شد. روز اول نبرد میمک در حالی به پایان رسید که در قسمت شمالی جبهه، یگان‌های عمل‌کننده موفق شده بودند، قسمت بیشتر ارتفاعات میمک را از اشغال دشمن آزاد سازند، اما در بخش جنوبی منطقه عملیات (محور کنجان چم)، هر چند نیروهای خودی وظیفه اصلی خود را که همانا درگیر نگه داشتن نیروهای دشمن و فریب دادن آن‌ها از منطقه اجرای تک اصلی (جبهه میمک) بود، به انجام رساندند، اما موفقیت چندانی در پیشروی به عمق مواضع دشمن و تصرف عوارض حساس موجود در منطقه به دست نیاوردند.

در روز دوم عملیات، برای نخستین بار، آثاری از استعمال گلوله‌های گاز سمی شیمیایی به وسیلهٔ عراق در منطقهٔ سد کنجان‌چم مشاهده شد و در ساعت ۹:۳۰ نیروهای خودی با پاتک دشمن در دو منطقهٔ میمک و کنجان‌چم مواجه شدند. در این پاتک، یک واحد زرهی دشمن از سمت پاسگاه نی‌خزر در جنوب‌غربی میمک، با پشتیبانی و پوشش هوایی، حرکت خود را به سمت نیروهای خودی آغاز کرد و نبرد نسبتاً شدیدی در گرفت. با مقاومت یگان‌های خودی، پاتک دشمن در ساعت ۱۲:۳۰ شکسته شد. در لحظهٔ شروع عقب‌نشینی دشمن، هلی‌کوپترهای هوانیروز، حملات خود را به تانک‌ها و نفربرهای عراقی آغاز کردند و موجب تقویت روحیهٔ نیروهای خودی شدند.^۱

«در یک فرصت کوتاه، از روی خاکریز غلت خوردم و خودم را به داخل نفربر سرگرد خوارزم رساندم. با او مشورت کردم و به این نتیجه رسیدیم که تنها راه، کمک گرفتن از هوانیروز است. با درخواست کمک و اعلام اضطرار، در کوتاه‌ترین زمان ممکن، صدای نویدبخش هلی‌کوپتر به گوش رسید. عده‌ای آن

۱. شمشیر پیروزی، صص ۱۹۵-۱۹۴

را متعلق به شیروودی و عده‌ای از آن شمشادبان می‌دانستند. همگی برای موفقیتش دست‌ها را به آسمان بلند و برایش دعا کردیم. ابتدا هلی کوپتر خود را به ارتفاع هدف رساند و ضمن آن که از قله‌ای که به اشغال دشمن در آمده بود، عبور کرد، به پشت نیروهای دشمن رفت و آن طرف ارتفاع، یعنی به طرف دشمن ارتفاع را کم کرد و برای لحظه‌ای از دید ما خارج شد. به شدت نگران شدم. با کف دست به پیشانی‌ام زدم و از سرگرد خوارزمی پرسیدم: «پس هلی کوپتر چه شد؟»

گفت: «هنوز با او در ارتباط هستیم. می‌گویند مشغول دادن آب و دانه به جوجه‌هاست.»

باور کردنش برایمان سخت بود. چون بعد از لحظاتی، از هلی کوپتر پیغام رسید که همه نیروهای مستقر بر روی قلعه تصرف شده را کشته‌ام؛ سریعاً افراد پیاده خود را به روی آن ارتفاع برسانید.

در این لحظات حساس بودیم که چشمم به چند بسیجی افتاد که زودتر و قبل از دیگران، خودشان را به روی ارتفاعات میمک رسانده بودند. یکی از آن‌ها به نام اسحاق، که ترکش کوچکی به روی گونه راستش اصابت کرده بود، همچنان که با

دست خون صورتش را پاک می کرد، گفت: «خدایا! از من بپذیر.» و با سرعت هر چه تمام تر، خود را به ارتفاع هدف رساند و در اولین تماس از ما درخواست کمک کرد و گفت: «همه نیروهای مستقر در این تپه کشته شده اند... تعداد زیادی نیروی تازه نفس ارتش عراق در حال حرکت به سوی این ارتفاع هستند.»

سرگرد خوارزمی معتقد بود که اسم این تپه را شمشادیان بگذاریم. ولی من گفتم: «شمشادیان کل منطقه عملیاتی را پوشش داده و بهتر است این تپه را به اسم همان اولین نفری که خودش را به آن جا رساند، نام گذاری کنیم.» از آن تاریخ به بعد، این تپه به اسم تپه اسحاق معروف شد و هنوز هم نام اسحاق بر روی آن تپه آذین بسته است و همه افراد بومی و ارتش تپه اسحاق را می شناسند.^۱

نبرد یگان های تیپ یک زرهی با نیروهای عراقی در بعدازظهر روز ۲۰ دی ۱۳۵۹ به شدت ادامه داشت و در حالی که نیروهای خودی سعی در پاکسازی و تصرف پاسگاه های حلاله و نی خزر در غرب و جنوب غرب میمک را داشتند،

۱. به سوی میمک؛ خاطرات علی کرم محمدیان، صص ۲۱۷-۲۱۶

دومین پاتک نیروهای عراقی در ساعت ۱۵ از سمت پاسگاه نی خزر آغاز گردید. این پاتک با اجرای آتش سنگین یگان‌های تانک و توپخانه خودی در هم شکست و نیروهای عراقی ضمن بر جای گذاشتن مقادیر زیادی جنگ‌افزار و مهمات، مجبور به عقب‌نشینی شدند. بدین ترتیب، در جناح شمالی منطقه نبرد، نیروهای خودی موفق به تصرف و تأمین هدف‌های از پیش تعیین شده گردیدند.

اما در قسمت جنوبی منطقه عملیات، در حوالی سد کنجان‌چم، گروه رزمی ۲۲ تانک ارتش، در اثر فشار شدید دشمن که با به‌کارگیری گلوله‌های شیمیایی همراه بود، مواضع تصرف شده خود را در روز ۱۹ دی ماه، رها کرد و به مواضع قبلی خود عقب‌نشینی نمود. شب دوم نیز عراقی‌ها راه‌های ارتباطی ایرانی‌ها در پشت جبهه را گلوله‌باران کردند تا نیروی کمکی و تدارکات به رزمنده‌ها نرسد.^۱

با توجه به اهمیت ارتفاعات میمک برای دولت عراق، ارتش آن کشور تحت فشار شدید قرار گرفته بود تا به هر صورت ممکن ارتفاعات مذکور را از نیروهای ایران پس بگیرند.

۱. بازی قرمز؛ میمک، ص ۷۴

حساسیت این منطقه چنان بود که به گفتهٔ وفیق السامرای، یکی از مسؤولان اطلاعات نظامی عراق، اولین اعدام فرمانده نظامیان عراق از میمک شروع شد. فرمانده تیپ دوم پیاده که مأمور دفاع از این قلعه‌ها بود، سرهنگ ستاد «محمد جواد الخفاجی» اعدام گردید.^۱

بنابر این، در روز سوم عملیات (۱۳۵۹/۱۰/۲۱)، عراق پاتک‌های شدید خود را از صبح آغاز کرد و سعی داشت تا از سمت چپ (جناح جنوب‌غربی) به ارتفاعات میمک نفوذ کند. نیروهای عراقی در جناح شمالی و از طرف رودخانهٔ تلخاب و تنگ بیجار تحرک خود را آغاز کردند و یک گردان زرهی را از آن ناحیه به سمت جنوب حرکت دادند. اما با وجود تمامی تمهیدات، پاتک دشمن شکست خورد و مجبور به عقب‌نشینی شدند. سرانجام در ساعت ۱۱، فرمانده گروه رزمی ۱۹۵ مکانیزه ارتش، چنین گزارش داد: «پرچم ایران بر فراز بلندترین قلعهٔ میمک برافراشته شد.»

اما باید توجه داشت که میمک دارای قلل فراوانی است که

۱. ویرانی دروازهٔ شرقی، وفیق السامرای، ترجمهٔ عدنان قارونی، تهران، سپاه پاسداران، ۱۳۸۰، ص ۷۳

با تصرف هر کدام از آن‌ها معمولاً جمله «پرچم ایران بر فراز بلندترین قله میمک برافراشته شد» از سوی رزمندگانی که موفق به تصرف آن شده بودند، اعلام می‌گردید.^۱ گروه رزمی ۲۱۷ تانک ارتش نیز طی گزارشی اعلام کرد که منطقه آب‌گرم را تصرف و به قسمت انتهایی منطقه هدف خود رسیده است. نبرد در روز ۲۲ دی‌ماه نیز با شدت و ضعف همچنان ادامه داشت. در آن روز سرنوشت‌ساز، کوچک‌ترین اشتباه تاکتیکی نیروهای خودی می‌توانست به از دست رفت میمک منجر شود. نیروهای عراقی که طی روزهای گذشته با اجرای پاتک‌های سنگین موفق به تصرف میمک نشده بودند، این عدم‌توفیق را ناشی از وجود مواضع پدافندی نسبتاً محکم ایرانی‌ها می‌دانستند، بنابر این با اجرای حرکات تاکتیکی فریبنده، قصد داشتند که نیروهای خودی را به انجام عملیات تعاقب، ترغیب و تشویق کنند تا با این ترفند بتوانند آنان را از مواضع پدافندی خود بیرون کشیده و به دشت غربی میمک هدایت کنند. فرمانده عملیات با تشخیص ترفند دشمن، ضمن خودداری از صدور دستور تعقیب دشمن، بر ادامه عملیات پدافندی و

۱. شمشیر پیروزی، صص ۲۱۲-۲۱۱

استقامت نیروهای خودی در مواضع آرایش یافته‌شان تأکید نمود. سرانجام آخرین پاتک دشمن در ساعت ۱۷ شکسته شد و فرماندهان ارتش عراق با برآورد تلفات سنگین و بی‌حاصلی که طی چندین روز عملیات و اجرای پاتک‌های مکرر جهت بازپس‌گیری میمک به نیروهایشان وارد شده بود، به ناچار از تصرف میمک صرف‌نظر کرده و در غرب این ارتفاعات، در حوالی خط مرزی، شروع به ساخت و تحکیم مواضع پدافندی جدید خود کردند تا از پیشروی‌های احتمالی نیروهای ایرانی در آینده جلوگیری نمایند. نیروهای خودی نیز با آزادسازی حدود ۲۰۰ کیلومترمربع از مناطق مرزی، در غرب دشت لیک (بین رودخانه تلخاب در شمال و رودخانه خوش در جنوب ارتفاعات میمک) به دلیل فقدان امکانات و در اختیار نداشتن نیروهای رزمی کافی و همچنین تحمل خسارات و ضایعات بدون جایگزینی که در طول چندین روز نبرد سخت به آن وارد شده بود، در مواضع خود مستقر گردید و از ادامه پیشروی خودداری کرد.^۱

لازم به ذکر است که در طول این عملیات، بزرگان منطقه

۱. شمشیرپروزی، ص ۲۳۱

ضمن تلاش در تشکیل نیروهای مردمی، به حل مشکل تغذیه آنها از طریق جمع‌آوری هدایا می‌پرداختند. اغلب نیروها از طریق کمک‌های مردم بومی تغذیه می‌شدند که شامل برنج، آرد، شکر، قند، چای و گوسفند زنده و گاو و گوساله و .. می‌شد.^۱

بیش از دو گردان از نیروهای عملیاتی خط‌شکن از ایل خزل بودند که در شکستن خطوط دفاعی دشمن نقش اساسی داشتند. ایلات دیگری مانند بولی، ارکوازی، ملک‌شاهی، شوهان، دهبالایی و میش‌خاص و به‌طور کلی از ایلات دهلران گرفته تا ایوان و چرداول در تثبیت عملیات می‌ک و دفع پاتک‌های دشمن نقش‌آفرینی کردند.^۲ شهید محمدرحیم فیضی، شهید کمر کمرزاده و شهید محمد نادری از شهدای عشایر می‌باشند که نقش فعالی در این عملیات داشتند.

«نیروهای عشایر ایل خزل، بر اساس همان ساختار ایلی، برای هر طایفه یک نفر به عنوان مسؤول هماهنگی با ارتش مشخص شده بودند. به دستور فرماندهی تیپ، تعداد ۲۰۰

۱. حماسه می‌ک، ص ۱۸

۲. سرهنگ محمدتقی قاسمی در گفت‌وگو با خبرگزاری ایسنا www.isna.ir

قبضه اسلحهٔ ژ. ۳ با حضور اسدالله عالی پور نمایندهٔ وقت مردم ایلام در مجلس، در منطقهٔ سرنی به عشایر تحویل داده شد و در مدت کوتاهی، با نحوهٔ استفاده از اسلحهٔ مزبور آشنا شدند. درست در آن لحظات شکل‌گیری حماسهٔ میمک، دیدم که تعدادی از رزمندگان عشایر، جنازه‌ای را به طرف خط‌الرأس میمک می‌آورند. به محض این که مرادیدند، محمدامین فیضی با صدای بلند گفت: «محمدیان، این جنازهٔ برادرم محمدرحیم است. او را بفرست پشت جبهه تا جنازه‌اش به دست عراقی‌ها نیفتد»

بعد خودش و گروه همراهش، جنازه را روی زمین گذاشتند و بلافاصله به سمت محل نبرد رفتند تا با دشمنان بجنگند. او پیکر برادرش را، همان دلیرمردی که خواب را از چشمان دشمن گرفته بود و هر شب، به داخل سنگرهای آن‌ها نفوذ می‌کرد و راه پیشروی ارتش اسلام را کشف کرده و طراح اصلی عملیات بود، بر زمین گذاشت. همان شجاع‌مردی که سیم تلفن دیده‌بان ارتش متجاوز عراق را در داخل میمک قطع کرده بود. شهید محمدرحیم فیضی، در یک حملهٔ غافل‌گیرانه به داخل سنگرهای دشمن رفته و بعد از کشته و زخمی کردن

تعداد زیادی از آنها، مجروح و به شهادت رسید. کاشف راه نفوذی ونینه برای همیشه با یال ونینه خداحافظی کرد.»^۱

پیروزی بزرگ نیروهای ایرانی و حساسیت منطقه میمک، دشمن را به واکنشی شدید و طولانی وا داشت. دولت بغداد پس از این شکست، تشکیل جلسه داد و برای جبران موقعیت از دست رفته، با توانی بیشتر و هجومی شدیدتر وارد عمل شد. از روز ۱۲ تا ۱۶ بهمن، آتش توپخانه و درگیری بین طرفین ادامه داشت و بعد از ۴ روز نبرد نفس گیر، نیروهای خودی توانستند عراقی‌ها را در همان مواضع قبلی خود (غرب ارتفاعات میمک) زمین گیر نمایند. بعد از دو روز رکود نسبی در روند اجرای عملیات، در روز ۱۹ بهمن بار دیگر نیروهای عراقی حمله جدیدی را به ارتفاعات میمک آغاز کردند. آن جا که احتمال از دست رفتن موفقیت‌های به دست آمده توسط نیروهای خودی وجود داشت، هلی کوپترهای هوانیروز در ۳ دوره زمانی پرواز، خسارات مادی و روانی زیادی را به نیروهای عراقی وارد آوردند. تلاش نیروهای خودی بر آن بود که به هر نحو ممکن مناطقی را که در روز ۱۹ دی ماه به

۱. به سوی میمک؛ خاطرات علی کریم محمدیان، ص ۲۱۲

تصرف در آورده بودند، نگهداری کنند. بدین ترتیب، دومین مرحله خون‌بار نبرد میمک که تا روز ۲۰ بهمن ادامه داشت، با پیروزی نیروهای خودی به پایان رسید.^۱

یکی از اسرای عراقی چنین می‌گوید: «یک گردان تانک و یک تیپ کامل در فتح اول میمک از بین رفت. ما در پشت جبهه بودیم. من از گردان ۳ تیپ ۳۹ لشکر ۷ سلیمانیه بودم. بعد ما را به جای یگان شکست خورده، آوردند. به قدری در میمک کشته شدند که میمک را «وادی‌الشهدا» نام نهادند. در عرض ۵ روز جنازه‌ها در آنجا متعفن شده بودند. افسران کشته شده را بردند ولی سربازان را نه؛ چون روحیه عراقی‌ها از این شکست تضعیف شده بود. تابوت‌های بسیاری را ترتیب دادند به نام شهدا که در بعضی‌ها فقط یک پا و یک دست بود و داخل بعضی‌ها چیزی نبود. وقتی جنازه‌ها و تابوت‌ها را به بغداد می‌بردند، زنان ریختند و عکس صدام و پرچم عراق را که روی تابوت‌ها بودند، پاره کردند.

در تاریخ ۱۹۸۱/۲/۶ م (مطابق با ۵۹/۱۱/۱۷) از بغداد تا خانقین ۳۰ پاسگاه بازرسی و کنترل گذاشته بودند تا اگر

۱. شمشیر پیروزی، صص ۲۴۹-۲۴۸

کسی فرار کرد، او را بگیرند. البته ۲۴ نفر را گرفته و مو، ابرو و سبیل و ریش آن‌ها را تراشیده و به غازانه آوردند. همان روز صدام آمد. طه شکرچی گزارش داد و همه را تیرباران کردند.^۱ بدین ترتیب آزادی ارتفاعات مهم کله قندی و قله‌های ۶۲۰، ۵۲۵، ۵۴۰ میمک تثبیت شد و ۲۰۰ کیلومترمربع از سرزمین‌های اشغالی آزاد شد.^۲

۱. شمشیر پیروزی، صص ۲۸۵-۲۸۴

۲. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۴۶

۴ فصل چهارم

در عملیات ذوالفقار، قسمت عمده‌ای از ارتفاعات میمک به تصرف نیروهای خودی در آمد، اما حضور نیروهای عراقی در ارتفاعات شمالی و نیز دامنه‌های غربی میمک، از ضریب امنیت منطقه کاسته بود و احتمال می‌رفت دشمن با بهره‌گیری از مناطق اشغالی، پیشروی خود را مجدداً آغاز کند. بنابر این در سال ۱۳۶۳ عملیات نیمه‌گسترده‌ی عاشورا با هدف آزادسازی ارتفاعات شمالی و نیز دامنه‌های غربی میمک، ارتفاعات مهم تلخاب، گرکنی، فصیل و قسمت فرورفتگی میمک، با طراحی و فرماندهی سپاه و مشارکت ارتش انجام شد. از اهداف دیگر این عملیات این بود که رفت‌وآمد از جبهه‌های جنوب به غرب

و برعکس که الزاماً به جای عبور از منطقه میمک، همین راه از مسیر ایلام سومار که طولانی‌تر است، صورت می‌گرفت، کوتاه‌تر شود.

منطقه عملیاتی عاشورا از نظر آماده بودن جاده‌ها و راه‌ها، طی چند روز پیش از آغاز عملیات رضایت‌بخش نبود. با اشرافی که دیده‌بان‌های عراق روی جاده‌ها و راه‌های اصلی داشتند، رفت‌وآمد به سختی و با رعایت مسائل امنیتی انجام می‌شد. زمانی که نیروها باید به سرعت اقدامات پشتیبانی و تدارکاتی را انجام می‌دادند، طوفان شدیدی در منطقه آغاز شد؛ به طوری که دیده‌بان‌های دشمن توانایی مشاهده تحولات داخل منطقه را نداشتند.

محمدباقر قالیباف که در این عملیات فرماندهی لشکر نصر را برعهده داشت، می‌گوید: «دشمن از سه منطقه کاملاً روی ما دید داشت (از بین تنگه شینو، از یال تپه شهدا و ارتفاعات فصیل)، یعنی درست روی سه گذرگاهی که اجباراً باید از آن عبور کنیم. از صبح ۱۳۶۳/۷/۲۴ طوفان شدیدی در منطقه راه افتاد که طی یک ماه حضور ما بی‌سابقه بود. هیچ‌کس صد متر جلوتر را نمی‌دید و در روز، همه ماشین‌ها

چراغ‌هایشان را روشن کرده بودند، اما به دلیل ندیدن یکدیگر، تصادف می‌کردند. بچه‌ها پیشنهاد دادند که همان روز به خط بزنییم. خوشبختانه، توفان که از ساعت ۷ صبح آغاز شده بود، در ساعت ۱۷:۳۰ زمانی که می‌خواستیم برای عملیات حرکت کنیم، پایان یافت.

غروب بچه‌ها در نقطه‌رهایی‌شان قرار گرفته بودند. الحمدلله دشمن متوجه چیزی نشد؛ حتی یک گلوله هم در منطقه شلیک نکرد. لازم بود که نیروها زمان‌رهایی، وضعیت آرام و راحتی داشته باشند و اذیت نشوند تا در شیارهای صعب‌العبور، جلوی پایشان را ببینند. در این زمان، هوا صاف شده بود و نور ستاره‌ها و ماه، شب را روشن کرده بود.^۱

پیش از این‌که یگان‌ها به خط بزنند، تعدادی از تخریب‌چی‌های تیپ امام رضا (ع)، با در اختیار داشتن مین‌های ابتکاری، همراه با گردان‌های عمل‌کننده حرکت کردند و زمانی که گردان‌ها برای درگیری و اجرای آتش آماده می‌شدند، در سه یا چهار نقطه در عمق دشمن نفوذ و در اطراف قرارگاه‌های دشمن مین‌گذاری کردند. یکی از این

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

گروه‌ها، با کمین دشمن درگیر شد و رزمنده‌ای که سازندهٔ مین‌ها بود، به شهادت رسید. اسماعیل قآنی دربارهٔ شرح حال او و چگونگی عملکرد گروه می‌گوید:

«برادر صبوری سازندهٔ یک نوع از این مین‌ها بودند. ایشان به شغل ساعت‌سازی اشتغال داشتند و به‌رغم کم‌سن بودن‌شان، (هجده سال) خیلی مبتکر و مخلص بودند. این برای نخستین بار بود که به جبهه می‌آمدند و با یکی از برادران قدیمی تخریب‌چی همکاری می‌کردند. شب عملیات خیلی اصرار کردند: «به دلیل این که مین‌ها را خودم درست کرده‌ام، اجازه بدهید که خودم هم بروم در کاشتنش شرکت کنم.»

البته، این‌ها تیم‌های ده تا دوازده نفری بودند که هم سلاح و آر.پی.جی و تیربار داشتند، هم تعداد مورد نظر مین را با خود می‌بردند و در آن منطقه می‌کاشتند. این گروه موفق به کاشتن مین‌ها می‌شوند، اما در بازگشت، با کمین دشمن روبه‌رو می‌شوند و از آن میان، تنها ایشان شهید می‌شود و پیکرشان نیز در جلو می‌ماند.^۱

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

عملیات عاشورا در روز ۲۵ مهر ۱۳۶۳، بارمز «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» از سه محور اصلی آغاز شد:

محور شمالی: ارتفاعات گرکنی، ۳۵۰ و بانی تلخاب
محور میانی: ارتفاعات فصیل و یال شمالی میمک که به
ارتفاع معروف ۳۵۰ متصل است.

محور جنوبی: فرورفتگی ارتفاعات موجود، معروف به شیار
نی خزر.^۱

تیپ مستقل امام رضا (ع) و تیپ یک از لشکر ۸۱ کرمانشاه
ارتش در محور شمالی عمل می کردند؛ تیپ امام صادق (ع)
از لشکر ۵ نصر و یک گردان از لشکر ۴۱ ثارالله (ع) در محور
میانی؛ تیپ نبی اکرم (ص) و یک گردان از تیپ ۸۴ خرم آباد
در محور جنوبی.^۲

حدود ساعت ۲:۴۵ بامداد، در زیر ارتفاع میمک تیراندازی
به سوی دشمن آغاز شد. هنوز مهتاب در نیامده بود و در
تاریکی هوا، دسترسی به سنگرها و قرارگاه‌های دشمن کمی
مشکل بود. در سمت چپ فرورفتگی ارتفاع میمک، گردان

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۴۸

۲. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب ۳۳؛ تجدید رابطه آمریکا و عراق، هادی
نحعی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۹، ص ۴۵۴

عملیات کننده، پس از عبور از میدان مینی که پیش از این پاک و آماده شده بود، مجدداً به شش حلقه سیم‌خاردار حلقوی که قبلاً شناسایی نشده بودند، برخورد کردند.

سرانجام، این گردان حدود ساعت ۴ صبح و در روشنایی نسبی هوا، بعد از انهدام سنگرهای دشمن، سرگرم تشکیل خط پدافندی شد؛ در حالی که تا این زمان تعدادی از مسؤولان این گردان (از جمله معاون گردان، بیسیم‌چی، تیربارچی‌ها و آر.پی.جی‌زن‌ها) شهید شده بودند.

گردان دیگری، در سمت راست محور فرورفتگی میمک، بخشی را پاکسازی کردند، اما نتوانستند مقر گروهان دشمن را به طور کامل تصرف کنند. با روشن شدن هوا، تمام مسیرهای منتهی به نیروهای خودی زیر دید مستقیم دشمن قرار گرفت و دیگر امکان پشتیبانی نیروهای محاصره شده، به جز از وسط شیار امکان‌پذیر نبود.

در محور تپه شهدا به یال میمک، حدود ساعت ۱ الی ۱:۳۰ بامداد، نیروهای تیپ نبی اکرم (ص) به خط دشمن زدند. در سمت چپ تپه فصیل، گردان صبار پس از طی مسافتی طولانی، در نزدیکی هدف به چپ و راست گسترش

یافت. گروهانی که باید روی یال میمک ارتفاع (۳۴۸) عمل می‌کرد، به علت خستگی نیروها و نیز پیچیدگی هدف، موفق به صعود بر روی یال نشد. درگیری برای تصرف یال میمک تا صبح ادامه یافت و به محض روشن شدن هوا و بارش باران، نیروهای عمل کننده زیر آتش شدید تیربار دشمن مستقر در بالای ارتفاع ۳۴۸ قرار گرفتند، اما به علت خیس شدن و سرمای هوا، تحرک و کارآیی‌شان کاهش یافت. در این هنگام، به گردان صبار دستور عقب‌نشینی داده شد، اما در حین عقب آمدن، نیروهای دشمن توانستند عقبه گردان را با دو قبضه تیربار مسدود کنند؛ بنابر این آن‌ها به ناچار تا شب بعد داخل شیاری در همان جا پنهان شدند.

در دومین روز و شب عملیات، نیروهای خودی در صدد تحکیم مواضع به دست آمده در ارتفاع فصیل و گرکنی و تدارک تداوم حمله در زیر ارتفاع میمک به سوی فرورفتگی آن بودند تا زمینه لازم را برای تخلیهٔ عدهٔ زیادی از رزمندگان مجروح و شهید و مفقود، که در شیاری خزر جا مانده بودند، فراهم آورند. با این حال، تنها مسأله‌ای که در شب دوم در این محور اتفاق افتاد، بازگشت طالبی، فرمانده گردان خیبر،

به اتفاق چهار نفر دیگر از درون محاصره نیروهای دشمن بود که از صبح روز عملیات تا تاریکی شب، همراه با سیزده تن دیگر پشت نیروهای دشمن داخل نیزارها مخفی شده و از آن جا که سه نفر از این نیروها به سختی مجروح شده بودند و امکان انتقال شان به عقب مشکل بود، برای یافتن راهکار نجات تمامی آنها، محل محاصره را ترک کردند و دیگر رزمندگانی که سالم بودند، داوطلبانه در کنار مجروحان باقی مانده بودند. طالبی مشاهدات خود را در این مدت این گونه تشریح می‌کند: «هوا تاریک شده بود که به پهلوی سنگر اجتماعی دشمن حرکت کردیم. در نزدیکی سنگر، پیکر دو تن از شهدای ما افتاده بود. تعدادی از عراقی‌ها، در سنگر اجتماعی خواب بودند. با وجود این که پنج شش نفر بیشتر نبودند، سروصدای زیادی از کانال به گوش می‌رسید. ما از دست راست کانال، از وسط دو تا نگهبان عبور کردیم. روی خط‌الرأس که رسیدیم، دشمن منور زد. اصلاً یک درصد هم امکان نداشت که ما را نبیند. در پشت بوته‌ای که وسط تپه بود، نشستیم. ذخیره آب‌مان هم تمام شده بود.

جلوتر رفتیم و میدان مین را به تخریبچی نشان دادیم.

وی مشغول باز کردن میدان شد و ما نیز به مراقبت از اطراف پرداختیم. چپ و راستمان تیربارها کار می‌کردند. صدایی از جلو آمد. به آرامی، نزدیک شدم و فردی را دیدم. بلافاصله، اسلحه را پشت سرش گذاشتم. بعد متوجه شدم که از بچه‌های خودی است. خیلی خوشحال شد. گفت: «من دیشب اوایل عملیات روی مین رفتیم.»

وی روی مین و المری رفته و یک پایش را از دست داده بود. وضعیت خیلی نامناسب بود. اگر می‌خواستیم او را برداریم، نمی‌توانستیم از کمین عبور کنیم. کمی با او صحبت کردیم و گفتیم همان جا بماند تا ان‌شاءالله در صورت باز شدن راه، به عقب منتقل شود.

ما به راه افتادیم. در نقطه آغاز عملیات، برادران زیادی مجروح و عده‌ای هم در حدود شانزده هفده نفر شهید شده بودند.^۱

در محور یال میمک هم، گردان صبار در انجام مأموریت خود ناموفق و در طول روز نیز، در شیارهای اطراف یال میمک (۳۶۸) مخفی مانده بود تا به محض تاریک شدن هوا، در

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

نخستین فرصت، خود را از زیر آتش بار دشمن به طرف نیروهای خودی بکشاند.

در زیر ارتفاع میمک به طرف فرورفتگی آن، تقریباً حدود صد تن شهید، مجروح و مفقود در منطقه عملیات به طور پراکنده باقی مانده بود و نیروها بدون کسب نتیجه به همان خط حد قبلی خود برگشته بودند. گروهی مرکب از چهل نفر که تعدادی از فرماندهان گردان تیپ انصار آن‌ها را همراهی می‌کردند، برای کمک به رزمندگان محاصره شده، به حرکت در آمدند. اما حجم زیاد آتش خمپاره و تیربارهای دشمن به سمت نیروها، احتمال آگاهی دشمن را تقویت می‌کرد. بنابر این، پس از عبور از خط و دستیابی به نیروهای خودی، به دلیل عدم امکان پشتیبانی از گروه، محل اختفای این گروه لو می‌رفت و مشکلات جدیدی بر مشکلات قبلی می‌افزود. بدین ترتیب، گروه اجباراً عقب‌نشینی کرد و نارسایی‌های این منطقه همچنان باقی ماند.

در شب دوم، گردان عمل کننده از تیپ امام جواد(ع) که از روی یال تپه شهدا (۶۷۰)، یال میمک (۳۴۸) را به خوبی زیر نظر داشت، پس از توجیه کامل، زودتر از شب پیش

و از دو جناح به سوی نیروهای دشمن هجوم برد و با وارد آوردن تلفات به دشمن، هدف را تسخیر کرد. حدود ساعت ۲۲، نیروها به خط دشمن زدند. در همان نقطه آغاز درگیری، دویست نفر در حال فرار مشاهده شدند که به تصور این که خودی هستند، هدف قرار نگرفتند، اما به محض این که یکی از فرماندهان، پس از اعلام ایست، متوجه لهجه عربی شان می شود، آن ها را هدف گلوله قرار می دهد. با این همه، پس از روشن شدن هوا، جز تجهیزات انفرادی مانند کلاه، بیسیم و اسلحه، از کشته های دشمن اثری نبود.

در ساعت ۲۳:۴۰ و در حین پاکسازی یال، برای جلوگیری از درگیری نیروهای خودی با یکدیگر، نیروهای خودی گلوله های منور شلیک می کنند تا هر یک از یگان ها، راهکار خود را تشخیص دهد. در این لحظه، از خط گزارش می رسد که یکی از اتوبوس های دشمن هدف قرار گرفته است. به نظر می رسد اتوبوس مزبور حامل نیروهایی بوده است که از چنگ نیروهای خودی گریخته بودند.

حدود ساعت ۲۴ نیروها به طور کامل روی هدف استقرار می یابند و با گرفتن سی اسیر، خط پدافندی از گرگنی تا

منتهی‌الیه سمت راست می‌ک در اختیار نیروهای خودی قرار می‌گیرد.

در مرکز فرماندهی عملیات، مطرح شد به دلیل این که پس از دو پاتک ناموفق، از رادیو بغداد مارش پیروزی پخش شده است، به احتمال زیاد، ارتش عراق باز هم نیروی بیشتری را به منطقه وارد خواهد کرد؛ بنابر این اعزام نیروی کمکی، به ویژه یگان‌های زرهی و ضدزره از طرف فرماندهی عملیات درخواست شد. همچنین با توجه به پیشنهاد تیپ ۲ عراق مبنی بر استفاده از سلاح‌های شیمیایی و تأیید و تجویز فرماندهان بالاتر، برای پیشگیری از آثار مخرب آن، در زمینه تهبیه و استفاده از ماسک ضدگاز تذکراتی مطرح شد.

بعدازظهر روز ۲۸ مهر، دو تیپ ۲ و ۴ و دو یست دستگاه تانک عراقی که گفته می‌شد با پیام شخص صدام مبنی بر این که هر سرباز و درجه‌داری که برود روی ارتفاعات فصیل، یک کلت جایزه می‌گیرد، به طرف فصیل هجوم آوردند. عراق در محور فصیل از ساعت ۶ صبح روز بعد، بار دیگر فشارهای خود را بر نیروهای مستقر در فصیل تشدید کرد، اما این پاتک‌ها ناموفق ماند.

از ویژگی‌های منطقه عملیاتی عاشورا این بود که صبح‌ها آفتاب رو به دشمن می‌تابید. به همین دلیل، دشمن در صبح که زمان بیشتری برای ادامه پاتک داشت، پاتک‌هایش را به کندی و به طور سبک انجام می‌داد، ولی بعد از ظهرها که آفتاب پشت سرشان و رو به نیروهای خودی قرار می‌گرفت، به علت این که فرصت کمتری تا تاریکی هوا داشتند، موفقیت کمتری به دست می‌آوردند. این ویژگی (جهت تابش نور خورشید) حتی بر پرواز هواپیماهای دشمن نیز تأثیر می‌گذاشت.

سرانجام عراق بعد از چند پاتک سنگین، دیگر پاتکی انجام نداد. نیروهای خودی توانستند ضمن وارد آوردن تلفات و خساراتی به دشمن، بیش از ۴۰ کیلومتر مربع از اراضی اشغالی را آزاد کنند. در نتیجه، با تسلط نیروهای خودی بر ارتفاعات فصیل، گرکنی، کوه‌گچ، کاسه‌کاف و پاسگاه‌های گرکنی (از ایران) و انزی (از عراق) و جاده مهم مواصلاتی مرزی، تنها شیار نی‌خزر، حلاله و مناطق جانبی آن همچنان در تصرف دشمن باقی ماند و رزمندگان ایرانی یک گام دیگر را در راه نزدیک شدن به مرزهای بین‌المللی با موفقیت پیمودند.^۱

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۴۸

در حالی که موفقیت عملیات در محور شمالی و میانی شیرین بود، اما سرنوشت رزمندگان محاصره شده، تلخ بود. پس از گذشت پنج شبانه‌روز از محاصره، آن‌ها در شیاری خزر مخفی مانده بودند. در این مدت، آن‌ها جنب یک رودخانهٔ فصلی فاقد آب، در شیاری به طول ۱۰۰ الی ۱۲۰ متر و عرض سی تا چهل متر، داخل نیزار انبوهی به ابعاد چهل در سی متر به سر می‌بردند و یکی از معابر دشمن ۸ متر با آن‌ها فاصله داشت که در عین رفت‌وآمد زیاد، نسبت به محل اختفای آن‌ها دید نداشتند.

کسانی که حال عمومی مساعدتری داشتند، کوشیدند تا به هر شکل ممکن، خود را به نیروهای خودی برسانند. رزمنده‌ای به نام سیفی که صورتش مورد اصابت ترکش قرار گرفته بود، در شنبه‌شب ۲۸ مهر توانست پس از سه روز گرسنگی و تشنگی و گذشتن از میداین مین و آتش شدید تیربار و دوشکای دشمن، خود را به نیروهای خودی برساند. این رزمنده هفده سال داشت و از اهالی هرسین استان کرمانشاه بود. وی پس از عبور از پست‌های نگهبانی عراق، چهار دست و پا از میدان‌های مین می‌گذرد. در حالی که از

فرط گرسنگی و تشنگی قوهٔ بینایی و شنوایی اش ضعیف شده بود، به راه خود ادامه می‌دهد و در نزدیکی یک مقر نظامی، که مشخص نبود به کدام طرف مربوط است، به دنبال یک ماشین، مخفیانه به داخل راه می‌یابد. ابتدا به سمت منبع آب می‌رود و با نان خشک‌های اطراف سنگر، خود را سیر می‌کند تا این‌که بالاخره نگهبانان او را می‌بینند و فرمان ایست می‌دهند و متوجه می‌شود در مقر نیروهای ایرانی است.^۱

روز یکشنبه ۲۹ مهر، محاصره شدگان از طریق بیسیم علت عدم نجات را جویا شدند و گزارش دادند که حال مجروحان به شدت وخیم است، بچه‌ها سردشان است، تشنه و گرسنه هستند. در طی این چند روز، آذوقهٔ آن‌ها تمام شده و قوایشان تحلیل رفته بود.

سرانجام، ارسال آذوقه به عنوان آخرین تلاش مورد توجه قرار گرفت. ریختن مقادیری کشمش و پسته داخل پوکه‌های گلولهٔ توپ ۱۰۵ و پرتاب آن به طرف نیزارها، آخرین طرحی بود که به آزمایش گذاشته شد، اما برای این‌که دشمن نسبت به این اقدام حساس نشود، گلوله‌های جنگی نیز همراه این

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

پوکه‌ها اطراف نیزارها پرتاب شد. محاصره شدگان نیز با بیسیم گرای گلوله‌ها را تنظیم و گزارش می‌کردند. نیروهای محاصره شده، به دلیل خطرناک بودن این طرح، ابتدا با آن موافق نبودند، اما برای هر اقدامی به غذا و مواد انرژی‌زا نیاز داشتند. در غروب روز یکشنبه، پس از پرتاب گلوله‌ها، تا مدتی تماس با بیسیم قطع شد و مشخص نشد کیفیت پرتاب و محل اصابت گلوله‌ها چگونه است. از طرفی، مکالمه با بیسیم در آن شرایط، خطرات شنود دشمن را در پی داشت. در این هنگام، یکی از گلوله‌های جنگی به جای فرود در اطراف نیزار، به قسمتی از نیزار، در گوشه‌ای از محل محاصره اصابت کرد. نیزار به دلیل خشک بودن، برای سوختن مستعد بود. بنابر این، آتش به دیگر نقاط نیز سرایت کرد.

نیروها در نقطه‌ی مقابل محل آتش قرار گرفتند و به دعا و ذکر متوسل شدند. سرانجام، آتش در هفت هشت متری نیروها خاموش شد. بدین ترتیب، نه تنها این طرح نتیجه نداد، بلکه عرصه را برای اقامت بیشتر در این مکان محدودتر کرد. با ناامیدی از ادامه‌ی تلاش‌ها، صبح روز پنجم (دوشنبه ۳۰ مهر)، تصمیم نهایی به خود محاصره شدگان واگذار

شد. ساعت ۴ صبح، پیش از روشن شدن هوا، آن‌ها با به‌جا گذاشتن مجروحان، از نیزار بیرون آمدند. چیزی از آغاز حرکت‌شان نگذشته بود که در یک شیار، از دو طرف به کمین دشمن برخورد کردند و همگی زمین‌گیر شدند و تنها چهار نفر با گذشتن از میادین مین و کمین دشمن، حدود ساعت شش و نیم صبح به خط پدافندی خودی رسیدند.^۱

شاه‌ویسی، یکی از مسؤولان طرح و عملیات تیپ نبی اکرم (ص)، می‌گوید: «صبح به منظور توجیه چند تن از برادران، برای شناسایی به منطقه رفتیم. یکی از برادران که با دوربین اطراف را نگاه می‌کرد، گفت چند نفر در منطقه دیده می‌شوند. دوربین را گرفتم و با دیدن این افراد، متوجه شدم که خودی هستند. آن‌ها به بالای تپه می‌آمدند و عراقی‌ها نیز به سوی آن‌ها در حرکت بودند. احتمالاً عراقی‌ها می‌دانستند که دو سه نفر از رزمندگان اسلحه ندارند؛ زیرا به سوی آن‌ها آمدند و خواستند بچه‌ها را جمع کنند. دو سه نفرشان را به جلو و به طرف سنگرهای خودشان هول می‌دادند. در این زمان، درگیری آغاز شد و عراقی‌ها فرار کردند.

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

بچه‌ها هم زمین‌گیر شدند. یک‌دفعه دیدم دو تا عراقی به روی زمین افتادند. بچه‌های ما مقاومت می‌کردند و آن‌ها را می‌زدند. بعد از چند دقیقه، عراقی‌ها به سوی رزمندگان شلیک کردند که در نتیجه آن، دو تن از برادران زخمی، شهید شدند. با وجود این که پنج روز هیچ چیز نخورده بودند و توان حرکت نداشتند، باز هم مقاومت می‌کردند.

یکی از این افراد زخمی شد و از روی تپه به پایین غلتید تا پشت یک بوته‌ای قرار گیرد و از آن‌جا عراقی‌ها را هدف قرار دهد. به دلیل این که عراقی‌ها در سنگر قرار داشتند، مرتب وی را هدف قرار می‌دادند، اما او همچنان مقاومت می‌کرد. عراقی‌ها جرأت نمی‌کردند به طرف بچه‌ها بیایند، تا این که یکی از بچه‌های دیگر نیز غلتید تا شاید بتواند راه چاره‌ای پیدا کند. هنگامی که عراقی‌ها قصد داشتند برادران را محاصره کنند، همین برادر (زخمی) چند تا نازجک در دستش بود که به سوی عراقی‌ها پرتاب کرد.

بعد از نیم ساعت درگیری، چهار نفر از آن‌ها، به علت خون‌ریزی شدید، شهید شدند. یک نفر از بچه‌ها رو به قبله ایستاد و دست‌هایش را به حالت قنوت بلند کرد، مثل این که

تنهاست و دشمنی وجود ندارد. بعد از یک دقیقه، دشمن او را نیز به شهادت رساند. سپس، یک عراقی درشت‌اندام از سنگر بیرون آمد و دست برادری را که به پشت روی زمین دراز کشیده بود و اسلحه‌ای نداشت، گرفت و روی ریگ‌ها کشید. یک دست این بنده خدا در دست آن عراقی و دست دیگرش روی زمین بود. سرش را هم بالا گرفته بود و مرتب فریاد می‌کشید؛ مثل آن که چیزی یا کمکی می‌خواست.

سرباز عراقی وی را از روی یال به پایین و داخل شیار آورد. به طرف سنگر رفت و دو تیر خلاصی به یکی از بچه‌ها که هنوز زنده بود، زد. سپس، به طرف سنگر چرخید و دست بلند کرد و به بقیه عراقی‌ها گفت که بیایند آن جا و او را ببرند. دو سه نفر دیگر به کمکش آمدند. داخل سنگر رفت. به قدری درشت‌اندام بود که جنازه این بندگان خدا را از سنگر پرت کرد بیرون.

در این حین، بچه‌های خودمان در خط پدافندی، با خمپاره موضع عراقی‌ها را می‌زدند، ولی تپه طوری بود که این آتش‌باری زیاد ثمربخش نبود.^۱

۱. نگاهی به عملیات عاشورا در میمک

۵ فصل پنجم

پس از گذشت ۷ سال از آغاز جنگ تحمیلی، هنوز بخش‌هایی از میمک در دست عراق بود. علاوه بر آن، عراق در تحرکات ابتدای سال ۱۳۶۶، نقاط دیگری از این منطقه را اشغال کرد. ارتش به طراحی و اجرای عملیاتی محدود در میمک پرداخت. در اولین ساعت روز ۱۳ خرداد ۱۳۶۶، عملیات نصر ۲ با رمز «یا حسین (ع) مظلوم» و با هدف آزادسازی ارتفاعات مشرف بر خطوط مواصلاتی و انهدام قوای دشمن، به همت نیروی زمینی ارتش آغاز شد.

در محور اول، نیروهای عمل‌کننده توانستند اهداف خود را تأمین کنند؛ اما در محور دیگر عملیات، خطوط دشمن فرو

نریخت و مناطقی از نی خزر و حلاله همچنان در اشغال نیروهای عراقی باقی ماند. در این عملیات، ارتفاعات قسمت‌های غربی آن معروف به «ناف میمک» آزاد شد.^۱ آزادسازی ارتفاعات ۴۰۰، ۴۰۴، ۳۹۶ و بیست کیلومتر مربع از منطقه میمک از دستاوردهای این عملیات بود.^۲

سوم مرداد ۱۳۶۶ ایرانی‌ها عملیات محدود و موفقی را در سومار به پایان رسانده بودند که خبر رسید عراقی‌ها به میمک حمله کرده‌اند و موفق به تصرف تپه شهدا شده‌اند. بخشی از نیروهای پشتیبانی میمک برای آزادسازی تپه ۴۰۲ و مناطق اطراف، به سومار رفته و عراق از این فرصت طلایی استفاده کرده و در روز دوم مرداد ۱۳۶۶، با به‌کارگیری ۷ تیپ پیاده کماندویی و بهره‌گیری از ۴۰ فروند هلی‌کوپتر برای هلی‌برن نیروهایش، از زمین و هوا به میمک یورش آورد.^۳

بدین منظور و برای آزادسازی بخش‌هایی از منطقه حلاله

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۵۰

۲. روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجاهم؛ اسکورت نفت کش‌ها، محمود یزدان‌فام، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۸، ص ۵۰

۳. سرهنگ علی سجادی انصاری. بنگرید به: پایگاه اطلاع‌رسانی هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی <http://www.maarefjang.ir>

که همچنان در اشغال دشمن بود، نیروی زمینی ارتش عملیات دیگری را طراحی کرد. این عملیات با نام نصر ۶ در ۱۰ مرداد ۱۳۶۶ با رمز «یا ابا عبدالله الحسین (ع)» به اجرا در آمد.

در این عملیات تپه‌های ۶۷۰، ۶۴۲، کله‌قندی و قسمتی از تپه شهدا به دست نیروهای خودی افتاد. خلبان‌های هوانیروز نقش مهمی در عملیات‌های آزادی ارتفاعات میمک داشتند. خلبان کروندی در ادامه خاطرات خود که در ابتدای کتاب آمد، می‌گوید: «سه فروند هلی‌کوپتر، قرارگاه را ترک کردیم. به میمک نزدیک شده بودیم که چشمم به انفجارات پی‌درپی روی قله افتاد. نزدیک‌تر که شدیم، چند فروند هلی‌کوپتر عراقی را در حال عملیات روی قله دیدیم.

خودمان را به نزدیک‌ترین نقطه‌ای که تانک‌ها را دیده بودیم، رساندیم. فرید با احتیاط هلی‌کوپتر را از تپه‌ای که مقابل مان بود، بالا کشید. با دوربین دنبال تانک‌ها گشتم. با رسیدن روی قله، در پناه شیاری، کانال منتهی به دیدگاه را زیر نظر گرفتیم. سربازان کانال که تا آن لحظه در خواب بودند، با شنیدن صدای هلی‌کوپتر، ابتدا وحشت کردند؛ اما وقتی فهمیدند که ما خودی هستیم، به حال خود آمدند.

در آن لحظه، صدای چرخش ملخ هلی کوپترهایمان، مانند صور اسرافیل، آن مردگان را زنده کرد و همگی از جای خود برخاسته، با به دست گرفتن سلاح‌هایشان، به سمت نیروهای عراقی آتش گشوند. توپ ضدهوایی که تا آن لحظه کسی را برای شلیک نداشت، به چرخش در آمد و با رگبار به روی هلی کوپترهای عراقی، باعث سرنگونی یک فروند از آن‌ها شد. بعد از انهدام تانک‌ها و یکی از هلی کوپترهای عراقی، خلبانان آن‌ها متوجه حضور ما در منطقه شدند. لذا با عوض کردن فرم آتش خود، به صورت یک خط به طرف ما آتش گشوند. ما و صفر هم که مجهز به سلاح بودیم، با تشکیل جبهه‌ای، جواب‌شان را دادیم. هلی کوپتر اول، بعد از اجرای آتش، از فرم بیرون رفت و دومی و سومی بعد از او به سمت ما آتش گشودند.

با استفاده از موقعیت به وجود آمده و سردرگمی هلی کوپترهای عراقی، موشک‌های باقی‌مانده را به سمت تانک‌ها و نفربرهای دیگر هدایت کردم و توانستم عقده‌های خود و سرهنگ و یارانش را بر سر عراقی‌ها خالی کنم. هلی کوپترهای عراقی هم در آخرین دور پروازشان، با سرنگونی

آن دو فروند، فرار را بر قرار ترجیح دادند. ما هم کلیه مهمات خودمان را مصرف کرده بودیم.

با آرامشی که به میمک بازگشت، سرهنگ نصیری زیبا را که درون کانال، اسلحه به دست در حال دفاع بود، دیدیم. دست‌هایش را برایمان تکان داد و با این عمل از ما تشکر کرد. تاریکی هوا ما را به بازگشت به سومار فرامی‌خواند. در حالی که نمی‌دانستیم تا فردای آن روز چه اتفاقی برای سرهنگ و یارانش رخ خواهد داد، به سمت سومار به پرواز در آمدیم. دیگر میمک و قلّه بلند آن در آرامشی دلپذیر قرار داشت. آرامشی که نمی‌دانستیم با رفتن ما آیا باقی خواهد ماند یا نه؟

برای آخرین بار نگاهی به میمک انداختم و در دل گفتم: «ای کاش می‌توانستیم با داشتن مهمات، بقیه نیروهای عراقی را نیز از پا در آوریم.»

اما نه مهمات و نه سوخت کافی داشتیم. به همین خاطر، بار دیگر سرهنگ نصیری زیبا و همراهانش را در میان آن همه خطر تنها گذاشتیم.^۱

۱. لازم به توضیح است سیابخش نصیری زیبا که در سال ۱۳۳۶ به استخدام ارتش در آمده بود، پس از گذراندن دوره‌های متعدد نظامی در یگان‌های ارتش مشغول خدمت شد. وی از اول فروردین ماه سال ۱۳۶۰ عازم جبهه‌های جنگ شد و در سمت فرمانده گردان ۱۶۳، فرمانده تیپ‌های یک، دو و سه لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه (ع) خراسان، فرماندهی تیپ ۴۰

صبح ساعت ۵ بود که با فریاد فرید از خواب پریدم. چشم‌هایش سرخ بود. از جایم بلند شدم و با نگرانی پرسیدم: «چی شده؟»

فرید اشک‌هایش را پاک کرد و گفت: «هر چی دلت بخواهد. دیشب تا به حال نخوابیدم. من و صفر توانستیم با فرمانده نیروی زمینی صحبت کنیم. حالا هم یک تیپ کامل از نیروهای تازه‌نفس رفتند سراغ میمک.»

با شنیدن این خبر، با خوشحالی از جا پریدم و او را بغل کردم و بوسیدم. صدای هلی‌کوپتر، مرا مثل جوجه‌ای که به سمت مادر می‌رود، به خود می‌خواند.

از دور قرارگاه نی خزر را دیدم. هر چه به قرارگاه نزدیک‌تر می‌شدیم، چشمانم از آن‌چه می‌دید، بیشتر گشاد می‌شد. قرارگاه متروکه پر از نیرو بود. هر سه فروند، در گوشه‌ای

سراب و فرمانده لشکر ۷۷ به انجام امور محوله پرداخت. وی در عملیات میمک، به علت کمبود شدید آب، به دو کلیه‌اش آسیب جدی وارد شد، اما پس از جنگ تحمیلی هیچ‌گاه به ثبت جانبازی خود اقدام نکرد. امیر سرتیپ دوم ستاد نصیری زیبا، پس از تحمل سال‌ها درد و رنج ناشی از مجروحیت در دوران دفاع مقدس، در سوم مردادماه ۱۳۹۲ به جمع هم‌زمان شهیدش پیوست.

از قرارگاه به زمین نشستیم. از در هر سوله، یک نفر بیرون می‌آمد و چند نفر به داخل می‌رفتند. جلوی در بعضی از سوله‌ها، ترافیک سنگینی از آدم برقرار بود. سطح قرارگاه، پر از خودرو آماده حرکت بود. در میدان مرکزی قرارگاه، نفرات زیادی در حالی که توسط افراد مسلح حفاظت می‌شدند، به چشم می‌خوردند. از سربازی که در آن نزدیکی بود، علت را پرسیدم. جوابش برایم باورنکردنی بود:

- جناب سروان، این‌ها حدود ۳۰۰ تا اسیرند.

اصلاً نمی‌توانستم باور کنم. از شب گذشته تا صبح، در فکر قتل‌عام پرسنل باقی‌مانده قرارگاه برفراز میمک بودم، اما حالا وضعیت به طرز دیگری جلوه می‌کرد. گرفتن اسیر بیشتر از همه برایم جالب بود. دلم می‌خواست به طریقی خوشحالی‌ام را به نمایش بگذارم. به سمت اسرای عراقی رفتم تا از آن‌ها بپرسم که چگونه به اسارت در آمده‌اند. در میان آن‌ها، جوانی را یافتم. با حرکت دست صدایش کردم. به سمت من آمد. به زبان انگلیسی از او پرسیدم: «انگلیسی بلدی؟»

گفت: «خیلی کم.»

خواستم شرح ماجرا را بدهد. سرباز عراقی تعریف کرد: «تا

ظهر دیروز، عملیات بسیار خوب بود. اما با حضور دو فروند هلی‌کوپترهای جنگنده ایرانی وضعیت تغییر کرد. با انهدام تانک‌ها و دو فروند از هلی‌کوپترهای ما، نیروها روحیه‌شان را از دست دادند و عملیات موفق، کاملاً خراب شد و حالا هم اسیر شما هستیم.»

حرف‌های اسیر عراقی که تمام شد، دستی به شانه من زد و گفت: «اگر ما هم دو تا خلبان مثل خلبان‌های شما داشتیم، الان میمک را گرفته بودیم.»

بعد عکسی از جیب خود در آورد و نشانم داد و گفت: «این عکس هم‌سر م است. سه روز پیش ازدواج کردم.»

با دیدن عکس و چهره غم‌گرفته سرباز عراقی، به زبان فارسی گفتم: «چی می‌شد یک روز توی این دنیا، همه با هم مثل خواهر و برادر زندگی می‌کردند؟ فقط یک روز!»^۱

ایران در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ آتش‌بس را پذیرفت و با قطعنامه ۵۹۸ موافقت کرد. اما عراق با طرح این بهانه که پذیرش قطعنامه از سوی ایران تاکتیکی است، به تهاجم خود ادامه داد و یک روز پس از اعلام آمادگی ایران برای صلح و

۱. بر فراز میمک، صص ۵۶ - ۴۷

آتش‌بس، در ۲۸ مهر، اقدام به بمباران چندین منطقه نمود و از چند محور خاک ایران را مورد هجوم قرار داد. یکی از آن محورها محور ترساق - میمک - صالح‌آباد - سهراهی کمربندی بود.^۱ نیروهای دشمن تا سهراهی کمربندی معروف به سهراهی جندالله^۲ پیش آمدند، سپس در سه جهت، یعنی چپ، راست و روبه‌رو پیشروی کردند. حرکت به سمت چپ به قصد محاصره و تأمین میمک بود.^۳

در این مقطع، به دنبال پیام امام (ره)، اقشار مردم با سرعت تمام خود را به مراکز بسیج معرفی کردند و رهسپار مناطق عملیاتی شدند.

«زمزمه اشغال مجدد میمک به گوش می‌رسید. نیروهای مردمی، با هماهنگی سپاه، در مسجد خاتم‌الانبیاء (ص) در محله خاتمیة ایلام گرد هم آمدند و در قالب یک گردان چریکی سازمان‌دهی شدند. ایام تابستان بود و منطقه‌ای که

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۲۰۴-۲۰۳

۲. در سی کیلومتری شهر ایلام و بیست کیلومتری ارتفاعات میمک جاده‌های سرنی - میمک، صالح‌آباد - ایلام و مهران - ایلام به هم می‌رسند و به این سهراهی سهراهی جندالله می‌گویند. بنگرید به: بازی قرمز؛ میمک، ص ۴۲

۳. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۱۲۰

نیروها به آنجا اعزام شده بودند، گرم و غیرقابل تحمل بود. نیروهای مردمی باید خود را با شرایط جدید وفق می‌دادند. یکی از تفاوت‌هایی که می‌توان بین حضور نیروهای مردمی در سال ۱۳۵۹ و سال ۱۳۶۷ برشمرد، وضعیت آب و هوایی بود. در اوایل جنگ تحمیلی که نیروها به میمک اعزام شدند، فصل پاییز بود و هوارو به خنکی می‌رفت، ولی در سال ۱۳۶۷، نیروها در گرمای طاقت‌فرسای تابستان به ارتفاعات میمک اعزام شدند.

آن‌ها به دو قسمت عمده تقسیم شدند. یک قسمت، مسؤول نگهبانی و گشت در منطقه و قسمت دیگر در استراحت و آماده‌پشتیبانی بودند. این دو قسمت عمده، جای خود را به طور گردشی و شبانه‌روزی عوض می‌کردند. نیروهای گشتی روزها زیر آفتاب سوزان و داغ تا نزدیکی تنگهٔ بینا و ارتفاعات میمک پیش می‌رفتند و منطقه را شناسایی می‌کردند و نحوهٔ استقرار نیروها و تانک‌های عراقی را به فرماندهان رده‌بالا گزارش می‌دادند تا به اطلاعات عملیات ارتش و سپاه منعکس شود. شب‌ها نیز در مناطق و گلوگاه‌های مهم به کمین می‌نشستند. مواد غذایی، از طریق سپاه ناحیهٔ ایلام و نیز کمک‌های

مردمی تأمین می‌شد. بازتاب تشکیل این گردان رزمی و چریکی چنان بود که مسؤولین سیاسی وقت استان ایلام از منطقه بازدید کردند و گزارش عملکرد نیروها در طول اقامت در منطقه را دریافت کردند. نکته جالب این که مسؤولین هنگام ورود، به کمین نیروهای داوطلب مردمی می‌افتادند و بعد از معرفی و شناسایی، به آنان اجازه ورود به منطقه داده می‌شد.^۱

با ناکام ماندن تهاجم عراق در آخرین روزهای جنگ، دولت عراق در نامه‌ای به خاویر پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل متحد در ۱۵ مرداد ۱۳۶۷ (۱۹۸۸/۸/۵) موافقت خود را با آتش‌بس اعلام نمود. آتش‌بس جنگ ایران و عراق از ساعت ۳ به وقت گرینویچ (۶:۳۰ صبح به وقت ایران) اعلام شد و رسماً از ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ (۱۰ اوت ۱۹۸۸) آتش‌بس برقرار گردید.^۲ به این ترتیب جنگ تحمیلی هشت ساله عراق علیه ایران پس از حدود ۹۵ ماه (۲۸۸۹ روز) پایان یافت.

۱. میمک، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۵، صص ۴۸-۵۰

۲. تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق بر جمهوری اسلامی ایران، علی‌اکبر ولایتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۷، ص ۳۳۱

منابع

از لندن تا فاو، اصغر کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ

اول، ۱۳۷۶

اطلس راهنما ۳: ایلام در جنگ، امیر رزاق زاده، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات

جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۸۷

بازی قرمز؛ میمک، جعفر شیرعلی نیا و محمد جواد اکبرپور، تهران، فاتحان، ۱۳۹۰

بررسی حقوق سیاسی تجاوز رژیم عراق به جمهوری اسلامی ایران، اسماعیل

منصوری لاریجانی، تهران، انتشارات تابان، چاپ اول، ۱۳۷۶

بر فراز میمک؛ خاطرات ستوان دوم خلبان احمد کروندی، به کوشش حجت

شاه محمدی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲

به سوی میمک؛ خاطرات علی کرم محمدیان، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۴

تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، محمد صحرایی، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹
تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق بر جمهوری اسلامی ایران، علی اکبر ولایتی،
تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم، ۱۳۸۷
جنگ از نگاهی دیگر؛ بررسی تحولات سیاسی اجتماعی، محمدمهدی بهداروند و
احمد سوداگر، قم، مؤسسه فرهنگی خادم الرضا، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های
دفاع مقدس، ۱۳۸۰

حماسه میمک، به کوشش سعید بساطی، تهران، نشر شاهد، ۱۳۷۸
روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب ۳۳؛ تجدید رابطه آمریکا و عراق، هادی
نخعی، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۹
روزشمار جنگ ایران و عراق، کتاب پنجاهم؛ اسکورت نفت کش‌ها، محمود
یزدان‌فام، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه پاسداران، ۱۳۷۸
سیمرغ، به کوشش حجت‌شاه محمدی و امیر معصومی، تهران، نشر هفت، ۱۳۷۸
شمشیر پیروزی، سرگرد زرهی سورنا کیانی، تهران، سازمان حفظ آثار و نشر
ارزش‌های دفاع مقدس آجا، چاپ اول، ۱۳۸۴

گذری بر حماسه میمک، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول، مهرماه ۱۳۶۴
میمک، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۵
ویرانی دروازه شرقی، وفیق السامرابی، ترجمه عدنان قارونی، تهران، سپاه
پاسداران، ۱۳۸۰

فصل‌نامه فرهنگ پایداری، شماره ۲

۱۹. فصل‌نامه نگین ایران، شماره ۴، بهار ۱۳۸۳

www.isna.ir ایسنا خبرگزاری

پایگاه اطلاع‌رسانی هیأت معارف جنگ شهید سپهبد علی صیاد شیرازی // http://

www.maarefjang.ir





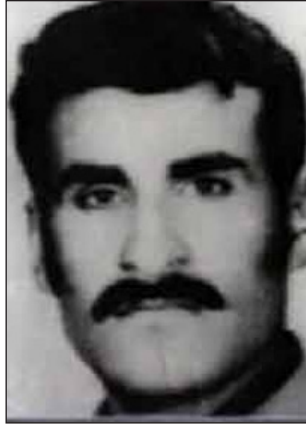
رزمندگان (عملیات ضربت ذوالفقار)



رزمندگان (عملیات ضربت ذوالفقار)



شهيد خلبان احمد كشوري



شهيد محمد رحيم فيضي

از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

<p>۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیة • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- جزایه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (بایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون</p>	یادمان جنوب
<p>۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز</p>	یادمان‌های غرب و میانی
<p>۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه</p>	یادمان‌های شمالغرب